کرنایی که صدای نامعلوم می‌دهد

برادر دموس از شما بسیار سپاسگزارم. باعث افتخار است که امشب این فرصت دست داد تا در خدمت این جماعت مسیحی در این سرزمین سردسیر باشم. لحظاتی پیش به خانه زنگ زدم که در شمال است. آنجا حدود بیست درجه از اینجا گرمتر است. باید گرما را همراه خود به اینجا می‌آوردم. هرچه سریع‌تر برمی‌گردم تا چنین کنم. تمام گیاهان یخ زده‌اند. کریچی، در این مورد چه نظری دارید؟ یک...[برادر می‌گوید:«هوا سرد است.»-گروه تألیف.] به راستی سرد است.

۲ و امشب از دیدن این شبان گرامی و همچنین شما عزیزان، بسیار خوشحالم. دقایقی پیش رسیدم. از توسان آمده‌ام، جایی که امروز باید می‌رفتم. شب گذشته رانندگی کردم و حدود ساعت دو و نیم شب به توسان رسیدم. سراسر روز را آنجا سپری کردم. و ساعاتی قبل از آنجا حرکت کردم...بسیار خوب، گمان می‌کنم برای رسیدن به اینجا کمابیش یک ساعت و نیم یا در این حدود در راه بودم. خوب، زمان خوابم کم بود. اما قصد ندارم اینجا بخوابم. در هر صورت از بودن در اینجا خوشحالیم.

۳ این پسر کوچک داشت اینجا با این میکروفن‌ها بازی می‌کرد. او را آنجا نشاندم، بر روی...خودم هم روی یکی از صندلی‌های مخصوص بچه‌های کوچک نشستم. پسر کوچک آمد و با تعجب به من نگاه کرد. گفتم:«همهٔ ما بچه‌ها می‌توانیم با هم بنشینیم، مگرنه؟» خوب، به راستی آن همراهان کوچک را دوست دارم.

۴ واقعاً بسیار خوب است که امشب اینجا و در جمع این حضار محترم هستم. و مطمئن هستم که برادر ویلیامز و برادر رُز اینجا با شما در مورد...دربارهٔ همایش آتی صحبت کرده‌اند. گمان می‌کنم به خوبی از آن آگاه هستید. به زودی در رامادا همایش بازرگانان را خواهیم داشت. و آنجا منتظر اوقاتی شگرف هستیم. برادر ولمر گاردنر، سخنور فوق‌العاده و توانا، ارال رابرتس و بسیاری از خادمان دیگر هم حضور خواهند داشت. و منتظر لحظاتی شگرف در خداوند هستیم.

۵ امیدوارم در یکی از همین روزها جلسهٔ شفا داشته باشیم. بله-بله. دوست دارم به اتفاق برادر ارال یعنی با هم این کار را انجام دهیم. بله، آقا. مگر خوب نخواهد بود؟ شروع بسیار خوبی خواهد بود، مگرنه؟ برگزاری یک جلسهٔ شفا در راداما عالی خواهد بود. ما...می‌دانید، پس می‌توانیم چنین کنیم. خداوند قادر است برای ما مهیا کند تا جلسهٔ شفا داشته باشیم. بنابراین ما...اکنون از کلیسایی به کلیسایی دیگر می‌رویم و می‌کوشیم تا مژده‌رسانی کنیم، و کلیسایی را به کلیسایی دیگر پیوند دهیم و در کلیساهای مختلف مشارکت داشته باشیم. به این امر ایمان داریم که ما در مسیح یک هستیم.

۶ چندی پیش با پزشکی گفتگو می‌کردم. برای مسافرت به خارج از کشور تدارک می‌بینم و باید معاینه می‌شدم. بنابراین برای معاینه‌ای مراجعه کرده بودم. و دکتر مرا در یکی از آن دستگاه‌های امواج گذاشت...من...از من نپرسید که چیست. و متوجه چیزی غیرعادی شد. او آمد و نمی‌توانست آن را درک کند، پس شورای پزشکی تشکیل داد، باز هم نتوانست آن را بفهمد. گفت:«پیش از این، هرگز چنین موردی ندیده بودم.» سپس عکسی از آن به من نشان داد که معمولاً چطور بخش‌های مربوط به خودآگاه و ناخودآگاه مغز از هم متمایزند. اما متوجه شده بود که در مورد من چنین نبود. گفت:«شما به راستی شخص عجیبی هستید.»

گفتم:«همیشه می‌دانستم که چنین است. همه می‌دانند.»

۷ گفت:«پیش‌تر چنین موردی را ندیده بودیم.» پس دربارهٔ آن به من توضیحاتی داد.

۸ گفتم:«بسیار خوب،» ادامه دادم:«می‌دانید، گمان می‌کنم هنگامی که خداوند نیکو ما را می‌آفریند، ما را کمی متفاوت از هم خلق می‌کند. ما شبیه یکدیگر نیستیم و گاهی اوقات حتی شبیه یکدیگر نیز برخورد نمی‌کنیم. اما-اما او برای خود...به سبک ویژهٔ خود این چنین خلق می‌کند. ما فقط وارد آن دستگاه بزرگ قالب‌گیری می‌شویم و آرام و بی‌حرکت می‌مانیم، او ما را به همان صورتی که می‌خواهد، قالب می‌زند.»

۹ می‌دانم کسی نیست که بخواهد هویت خود را تغییر دهد. تنها چیزی که همهٔ ما می‌توانیم آرزو کنیم...پس از اینکه نجات یافتیم و فرزندان خدا شدیم، تنها چیزی که می‌خواهیم این است که هر روزه به برکت سلوک خود کمی نزدیک‌تر شویم. ما در پی آن مشارکت پرشکوه هستیم. چه شگفت‌انگیز است! تا کنون فکر کرده‌اید که اگر از این محروم می‌بودیم، چه بر ما می‌آمد؟ چه-چه...اگر آن امید پرجلال در ما نبود، چه می‌کردیم؟

۱۰ در یکی از کلیساها مسئله‌ای را بازگو کردم، چه بسا من...ابتدا مطلبی را در کلیسایی عنوان کنم و سپس همان مطلب را در جاهای دیگر کشور بازگو کنم، با این حال، شاید گاهی اوقات مطالبی که عنوان می‌شود برای کلیسایی جنبهٔ تکراری داشته باشد. داشتم از ساختمانی بیرون می‌رفتم، از تصور مردمی که امروزه این رقص‌های جدید را انجام می‌دهند و آن را تویست یا پیچ و تاب می‌نامند، غمگین بودم. و گفتم:«نمی‌دانم در دنیا چه می‌گذرد، مردم می‌خواهند پاهای خود را بشکنند و-و به همین خاطر چنین حرکاتی انجام می‌دهند.»

۱۱ آنجا شخصی بود که کمابیش بیست و شش یا بیست و هفت ساله بود، او مرا از پشت دید و گفت:«آقای برانهام، یک لحظه.»

گفتم:«بله، آقا؟»

گفت:«می‌دانید، شما معنی آن را درک نمی‌کنید.»

گفتم:«امیدوارم هرگز آن را درک نکنم.»

۱۲ سپس گفت:«می‌بینید.» گفت:«متوجه منظور شما می‌شوم.» گفت:«شما مردی پنجاه ساله هستید. اما اگر هم سن و سال من بودید، قضیه فرق می‌کرد.»

۱۳ گفتم:«یک دقیقه صبر کنید.» گفتم:«از وقتی که از شما ده سال جوان‌تر بودم، انجیل را موعظه کرده‌ام. هنوز هم به همان انجیل ایمان دارم. چیزی را یافتم که برتر است یعنی شادی خدمت خداوند که از تمام چیزهایی که شیطان می‌تواند در هر جایی به نمایش بگذارد، برتر است.» آن یک...شادی و خشنودی به بار می‌آورد.

۱۴ چنانکه می‌دانید، روزی داود گفت:«چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا، جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.»

۱۵ اگر آهوی کوچکی را ببینید که زخمی شده باشد، فرض کنید سگی به او حمله کرده باشد و با یک حرکت تند و سریع به قسمت بزرگی از یک طرف بدنش آسیب رسانده باشد. از بدن آهو خون جاری می‌شود. و سگ همچنان او را دنبال می‌کند. سگ همانند انسان نیست و می‌تواند آهو را در هر وضعیتی که باشد شکار کند، چه از بدنش خون جاری باشد یا نباشد. و بنابراین تنها راه...اگر از بدن آهو خون جاری باشد، تنها راهی که می‌تواند زنده بماند، این است که به جایی برسد که آب وجود داشته باشد. اگر بتواند به جایی برسد که آب هست، از آن آب خواهد نوشید. بدین شکل خونریزی او قطع خواهد شد، و او-او می‌تواند فرار کند. آهو بسیار زیرک است.

۱۶ اما اکنون تصور کنید که یکی از آن آهوهای کوچک زخمی است و از بدنش خون جاری است و اینکه چگونه سر کوچکش را بالا می‌گیرد و با طریق شامه‌اش، همهٔ حواسش درپی یافتن جایی است که آب هست. چاره‌ای نیست یا باید آب بیابد یا اینکه هلاک شود. و اکنون مرگ و زندگی در برابرش است. او برای هر-هر-هر ذره رایحه‌ای که احساس می‌کند، اشتیاق دارد و آن را می‌سنجد. باید آب پیدا کند.

۱۷ اکنون، ما نیز باید به همین ترتیب تشنه و مشتاق خدا باشیم. توجه می‌کنید؟ «چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا، جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.» خواست و آرزوی قلبی من این است که در مخفی‌گاه الهی به حضورش پناه برم. مطمئن هستم که این خواست و آرزوی تمام عزیزانی است که امشب اینجا حضور دارند.

۱۸ حال، آنچه شب در پی شب می‌بینم را دوست دارم. چهره‌هایی که در مکانی می‌بینید و آنها را در جایی دیگر نیز مشاهده می‌کنید. این امر برایم خوشایند است. این کار بیانگر روحیهٔ مشارکت شما و گویای هدفمان از حضور در اینجاست.

۱۹ و به یقین دوست دارم شاهد ظهور بیداری به سبک کهن در فینیکس باشم. بله! از همان بار نخستی که واژهٔ فینیکس را خواندم، باعث هیجانم شد، فینیکس، آریزونا. هنگامی که پسربچهٔ کوچکی بودم، فکر می‌کردم، «ای کاش می‌توانستم به فینیکس بروم! ای کاش می‌توانستم به آنجا بروم!» ولی پیداست که این مکان نیز مانند جاهای دیگر در گناه فرو رفته است، گردشگران سرازیر می‌شوند و نوشیدنی‌های الکلی می‌نوشند و میگساری و فساد می‌کنند، هرآنچه اراده کنند را انجام می‌دهند.

۲۰ اما با وجود این مسائل، شاهد جواهرات اصیلی هستید که خدا از دل این بیابان بیرون می‌آورد، این جواهرات بر تاج قوم شکوهمند خدا می‌درخشند. از همین رو امشب آمدم تا در کنار شما برادران و خواهران ارجمند باشم تا دیگرانی که در چنین آشفتگی بزرگی گرفتارند، به برکت چنین مشارکتی از روشنایی خداوند عیسی بهره‌مند شوند. همچنان بسیاری از مردم در ورای امور دنیوی هستند و من از این بابت خوشحالم ولی نباید فراموش کرد که لازم است افراد بیشتری وارد حریم الهی شوند، پس برماست که از هیچ کوششی فروگذار نکنیم تا آنها وارد حریم دعوت شوند، باشد که زندگیشان نیز بازتاب‌دهندهٔ سیمای مسیح باشد.

۲۱ اکنون، پیش از اینکه بخشی از نگاشتهٔ مقدس را بخوانیم...بسیار دیر رسیدم و در عرض پنج دقیقه یادداشت‌برداری کردم. ادارهٔ مالیات فدرال برای من چیزهایی را ارسال کرده بود و باید آنها را دریافت می‌کردم، گمان می‌کنم امروز باید تمبرشان را باطل می‌کردم. بنابراین باید به ادارهٔ پست می‌رفتم. و وقتی آنجا بودم بیلی گفت:«بهتر است عجله کنی.» و سپس اینجا...

۲۲ پیش کارکنان آنجا از سویی به سویی می‌رفتم. چنین بود! عدالت پشت درهای دادگاه ادعایی بیش نیست. آنجا اثری از عدالت ندیدم. بله. به هیچ اثری از عدالت در آنجا مشاهده نکردم. از من خواستند که برای هر چکی که ظرف پنجاه سال گذشته به من داده شده بود، مالیات پرداخت کنم، بدهی کمپین همراه با جریمهٔ آن، یعنی سیصد و پنجاه و پنج هزار دلار پرداخت کنم، بله.

۲۳ گفتم:«بهتر است بی‌درنگ خلاصم کنید.» چطور می‌توانم این مبلغ را پرداخت کنم؟ گفتم:«حتی پنجاه و پنج سنت هم ندارم.» گفتم:«چطور می‌توانم آن مبلغ را پرداخت کنم؟» با این کار پنج سال مرا گرفتار کردند.

۲۴ امان از مردمی که چنین رفتار می‌کنند. ماجرا این است که یک کمپین داریم و–و مردم تنها می‌دانند که نام من ویلیام برانهام است، آنها به خاطر هزینه‌ها، چک می‌دهند. خادمان به درستی این مسئله را مدیریت می‌کنند. هرگز یکی از هدایا را برای زندگی خودم برنداشته‌ام. آنها می‌گیرند...از کلیسای خود حقوقی معادل صد دلار در هفته دریافت می‌کنم.

۲۵ و این هدایا...توجه می‌کنید، هر کسی که آن را می‌گذاشت...صبح روز بعد، کسی که رئیس کمیتهٔ مالی بود، می‌آمد و می‌گفت:«برادر برانهام، شما باید این چک‌ها را امضا کنید.» و به این دلیل، من تنها آنها را امضا می‌کردم. او آنها را به حساب می‌گذاشت. سپس آنها تمام آن چک‌ها را بررسی کردند حتی یک سنت هم برای من خرج نشده بود. اما چون امضای من بر روی چک‌ها بود، گفتند که مال من بوده است. مردم آن را به من می‌دهند و من نیز آنها را به کلیسا می‌دهم. این چنین است!

۲۶ ابتدا احساس ناخوشایندی به من دست داد، سپس دریافتم که همهٔ کسانی که در کتاب مقدس خدمت روحانی برای خدا انجام داده بودند، به شکلی با دولت فدرال سر و کار پیدا کردند. همین بس که کلام را تفحص کنید تا از درستی این گفتار یقین حاصل

نمایید. درست است. موسی، دانیال، یحیی تعمیددهنده را در نظر بگیرید. حکومت، عیسی مسیح را محکوم و اعدام کرد. پطرس، یعقوب، یوحنا، یوحنا مکاشفه و همه... متحمل جفا شدند.

۲۷ چرا؟ زیرا این مسند شیطان است. آن را می‌دانید؟ آیا می‌دانید که شیطان عیسی را بر بلندی گماشت و قلمروهای حکومتی و همچنین دنیا را در یک لحظه به او نشان داد؟ و گفت:«همهٔ اینها مال من است. با آنها هرآنچه که می‌خواهم، می‌کنم. می‌بینی؟ و اگر مرا پرستش کنی، تمام آنها را به تو می‌دهم.» بنابراین می‌توان دید که آنها به چه کسی تعلق دارند؟ از تصور اینکه این امر شامل حکومت ما هم می‌شود، آزرده‌خاطر می‌شویم، ولی چنین است.

۲۸ بنابراین، عیسی گفت:«دور شو از من، ای شیطان.» عیسی می‌دانست که سرانجام در هزارهٔ باشکوه آنها را به ارث خواهد برد. می‌دانست که آن چیزها برای او خواهد بود، هنگامی که...چنانچه این کشورها به دست خدا اداره می‌شدند، هزاره در آنها برقرار می‌شد. اما روزی چنین خواهد شد.

۲۹ آنها از طریق سازمان ملل و اتحادیهٔ ملت‌ها و نهادهایی از این دست، می‌کوشند تا صلح و آشتی برقرار کنند. ولی زمانی که شیطان بر امور سروری می‌کند و الهام‌دهندهٔ سیاست‌های فعلی است، سرانجامِ کار روشن است. مگرنه؟ تا زمانی که دنیا دنیاست، مردم با هم ستیز خواهند کرد.

۳۰ اما زمانی فراخواهد رسید که اسلحه‌ها بر روی هم انباشته خواهد شد. و شیپور خاموشی به صدا درخواهد آمد و بامداد جاودان فرامی‌رسد، فروزان و شفاف. پادشاه ما بر تخت خود خواهد نشست. جلال! آواز سرودها شنیده خواهد شد، آواز شادمانی. پرچم واحدی برافراشته خواهد شد، قومی واحد، ملتی واحد. مردم به زبان واحد آسمانی سخن خواهند گفت. آمین. منتظر آن زمان هستم. با توکل به خدا به سمت آن علامت می‌شتابم، باشد که در فرجام راه بتوانم بگویم...باشد که صدای او را بشنوم که به من می‌گوید:«بالاتر بیا.»

۳۱ امشب در نام خداوند، اینجا در فینیکس هستم. سعی ندارم آنچه رخ داد را شرح دهم. بسیاری از شما مردم که نوارها را می‌گیرید، حتماً نواری تحت عنوان *آقا، ساعت چند است*؟ را بگیرید. پیش از ترک خانه، آن موعظه را ایراد کردم. رؤیایی باعث شد تا به اینجا بیایم، نمی‌دانم چه...نمی‌دانم...من نوارفروش نیستم و چنین برنامه‌ای هم ندارم. نوارها را تهیه می‌کنیم و کارمان پخش آنها به سراسر دنیاست. در جاهایی مانند جنگل‌ها و مناطق دوردست مردم چیزهای کوچکی دارند که در گوش می‌گذارند، آنها می‌گیرند و از روی نوار، نواری دیگر تکثیر می‌کنند و در آنجا آن را ترجمه می‌کنند. این چنین به سراسر دنیا می‌رسد.

۳۲ و اما یکی از آنها عنوانش چنین بود، *آقا، ساعت چند است*؟ یا آقا، *آیا همین زمان است*؟ چیزی...من...سه هفته پیش، شنبه شب در کلیسا آن را موعظه کردم. در سراسر زندگی خود رؤیاهایی دیدم ولی تا کنون چنین چیزی را تجربه نکرده بودم. ماهیت

و معنی آن بر من پوشیده است. تنها اینجا هستم، در واقع به اینجا فرستاده شده‌ام. نمی‌دانم چه معنایی دارد. من تنها...فقط اینجا هستم.

۳۳ باید صادق باشم و تنها به این شرط خدا با ما همراه می‌شود، پس همین بس که صادق باشیم. مردم چنین چیزی را درمی‌یابند. از ابتدای کار، خدا از ماهیت شما آگاه است، می‌داند صداقت دارید یا خیر. مردم هم از این امر آگاهی پیدا خواهند کرد. یک بار آقایی بود که سعی داشت نبوت کند. و خدا گفت...یا یک نبی راستین به وی گفت:«به یاد داشته باش. انبیایی قبل از ما بوده‌اند. نبی تنها از این راه شناخته می‌شود که نبوتش محقق شود.» پس ما بیشتر اطمینان داریم زیرا می‌دانیم پیش از اینکه کسی چیزی در مورد آن بگوید، خدا چنین فرمود. پس شایسته است راستگو و صادق باشید.

۳۴ اکنون بیایید یک لحظه برای دعا سرهای خود را خم کنیم. و برای دقایقی که در پیش رو داریم، پریشانی‌های خود را کنار بگذاریم. تعجب می‌کنم...امشب، جمعی کوچک دوست‌داشتنی از مردم اینجا حضور دارند، می‌دانم که جواهراتی اینجا نشسته‌اند و روزی عیسی می‌آید تا آنها را برگیرد، او آنها از خاک برمی‌خیزاند.

۳۵ شاید در این جمع کسانی باشند که هنوز از حضورشان در آنجا اطمینان حاصل نکرده‌اند. شاید نیازهای دیگری داشته باشید. اگر امشب نیازی در زندگی خود حس می‌کنید، بیایید در حالی که دست خود را برمی‌افرازید، آن نیاز را به حضور خدا بلند کنید، فقط بگویید:«خدایا، اینک می‌دانی که منظورم چیست. به من برکت ده. من-من بیمار هستم. به شفا نیاز دارم. من-من فردی سرکش هستم. نیاز دارم دوباره از برکت مشارکت برخوردار شوم. می‌خواهم راه توبه و بازگشت را در پیش گیرم. به راه خطا رفته‌ام. راه برگشت را در پیش می‌گیرم. می‌خواهم امشب کمکم کنی تا بازگردم.» خدا به شما برکت دهد.

۳۶ پدر آسمانی، اینک از طریق آن خون مبارک به تخت تو نزدیک می‌شویم، زیرا، هارون نزد تخت رحمت رفت، ابتدا خون را در دست خود گرفت و سپس جلو رفت و امشب با ایمان خون خداوند عیسی را برمی‌گیریم و دلیرانه به نزد تخت خدا پیش می‌رویم، آری، می‌دانیم که حق نزدیک شدن را داریم، با عدالت خود نیامده‌ایم بلکه با عدالت او. آن خون مبارک بر پاکی ما شهادت می‌دهد. پدر آسمانی، دعا می‌کنم که مسئلت ما را اجابت کنی.

۳۷ ابتدا، از تو می‌خواهیم که رحمتت بر ما قرار گیرد و تمام خطایای ما را بیامرزی، در حالی که ما به تقصیرات و اشتباهات کوچک خویش و نیز گناهان مخفی و گناهان سهوی خود اعتراف می‌کنیم. همچنین به عنوان خادمان و در مقام کاهنان به جهت گناهان مردم اعتراف می‌کنیم. خداوندا، با یکدیگر می‌ایستیم. ما مردم را دوست داریم. احساس ما همانند موسی است، زمانی که خود را در برابر غضب الهی، همچون سپر بلا کرد تا قوم را حفظ کند. این امر بیانگر عدالت مسیح است، زمانی که مسیح خود را چون سپر بلا کرد تا مردم نجات یابند!

۳۸ و پدر، هر یک از ما مسیحیان به عنوان خادمان وی، با روح وی در درونمان، امشب خود را سپر بلای گناهکاران می‌کنیم، «خدایا رحمت تو بر آنها قرار گیرد.» برای بیماران و نیازمندان اشک می‌ریزیم، برای دستان گران‌بهایی که برافراشته شده‌اند، برخی از آنها سالخورده هستند، برخی از آنها جوان هستند و برخی از آنها میانسال. خداوندا، تو همه چیز را در مورد آنها می‌دانی. دعا می‌کنیم که بر اساس دولت جلال خود پاسخ دهی.

۳۹ خداوندا، امشب عطا فرما تا بسیاری از کسانی که با بیماری و درد وارد این مکان شده‌اند به برکت شفا، در تندرستی اینجا را ترک کنند. باشد درک کنند که از تندرستی برخوردار هستند زیرا عمل توصیف‌ناپذیری در زندگی آنها صورت گرفته است.

۴۰ خداوندا، باشد کسانی که خودرأی و عصیانگر هستند با برخورداری از نعمت عادل‌شمردگی اینجا را ترک کنند، با این یقین که برگشته‌اند و مسیح را از همان جایی که ترک کرده‌اند، یافته‌اند. باشد که برای جبران اشتباهات خود گام بردارند. خداوندا، عطا کن کسانی که هرگز وارد نشده‌اند، از گوهر نفیسِ رها بودن یعنی آزادی بهره‌مند شوند و از قفس رهایی یابند، عطا فرما که بیش از این در بند دنیا و پریشانی‌های زندگی نباشند بلکه در مسیح آزادی را تجربه کنند. پدر، این را عطا فرما.

۴۱ در این لحظه به همهٔ ما که نیازمند هستیم، برکت عطا کن، به کلامت و همچنین به خادمت برکت ده، ما تو را جلال خواهیم داد. این را در نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۴۲ حال، باید یک بخش از نگاشتهٔ مقدس را بخوانیم یا بهتر است بگویم فرازی از کتاب مقدس را، اول قرنتیان باب ۱۴، آیهٔ ۸، در اول قرنتیان ۸:۱۴ چنین می‌خوانیم.

زیرا اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد، که خود را مهیای جنگ می‌سازد؟

۴۳ در مورد همین بخش از متن می‌توان دو هفته موعظه کرد ولی باز نمی‌توان به عمق مطلب رسید. سخن از الهام کلام است. اگر روی همان یک بخش به طور مستمر متمرکز شوید، می‌توانید سراسر کتاب مقدس را به هم مرتبط کنید. این مطلب درست است.

۴۴ روزی شخصی از من چیزی پرسید و گفت:«چطور می‌توانید همان متن را برگیرید؟»

در پاسخ گفتم:«شگفتا! سرنخ هر موضوع در چنین متنی یافت می‌شود.»

۴۵ من از روی زمین یک شبدر سه برگ چیدم و آن را بالا نگه داشتم. آن آقا امشب اینجا حضور دارند، ایشان اهل توسان هستند. ما در ایالت کالیفرنیا در شهر پاسادنا بودیم. گفتم:«می‌توانم در مورد همین شبدر سه برگ بیست و پنج سال موعظه کنم، در مورد کیفیت زندگی‌ای که در درون آن جاری است، در مورد سه تیغه بودن برگ آن که گویای سه‌گانگی در وحدانیت است. و چیزهای بسیار دیگری که می‌توان در مورد آن بیان کرد.»

۴۶ و در مورد کتاب مقدس چطور؟ آن کلام خداست. ابدی است. آن-آن...بی‌انتهاست، کلام خدا پایدار و پویاست و برای ما در حکم یک پناهگاه است.

۴۷ و اینک، امشب قصد دارم در مورد این مطلب صحبت کنم، *کرنایی که صدای نامعلوم می‌دهد.*

۴۸ لحظاتی پیش در مورد مشکلی که با ادارهٔ مالیات داشتم، وقتی...چنین فکر می‌کردم، به خود گفتم:«امروزه هیچ چیز کاملاً معلوم نیست. همه چیز تا اندازه‌ای نامعلوم است، در همه چیز، نکتهٔ ابهامی وجود دارد.» و به هرآنچه که نامعلوم است، نمی‌توان اطمینان داشت. هرآنچه که نامعلوم است، قابل اطمینان نیست. اگر چیزی مبهم و نامعلوم باشد، شما از آن اجتناب و دوری می‌کنید.

۴۹ اگر حرفهٔ شما تجارت باشد، شاید اغلب کسانی که اینجا حضور دارند، تاجر باشند. اگر شما مشغول تجارتی باشید که نسبت به آن اطمینان ندارید، خیلی زیاد واردش نمی‌شوید زیرا سود نامعلومی دارد و شما روی آن بسیار سرمایه‌گذاری نمی‌کنید. یا اگر تاجر خوب و زرنگی باشید چنانچه پولی برای سرمایه‌گذاری داشته باشید، تحقیق می‌کنید و صبر خواهید کرد تا زمانی که وضعیت معلوم شود، چیزی که قابل اطمینان باشد و بتوانید روی آن حساب کنید. حاضر نیستید پول اندکی که پس‌انداز کرده بودید را از دست دهید زیرا باید با آن زندگی خود را بسازید، با مزدی که به عنوان سود آن سرمایه‌گذاری در نظر گرفته شده است. خوب، با سود آن گذران زندگی می‌کنید.

۵۰ و این پول اندکی که پس‌انداز کرده‌اید را در جیب خود نمی‌گذارید و آن را آنجا رها نمی‌کنید زیرا دزدان آن را خواهد دزدید. توجه می‌کنید؟ این کار را نمی‌کنید. اگر آن را برای کاری سرمایه‌گذاری کنید، می‌خواهید از قطعیت سرمایه‌گذاری خود اطمینان داشته باشید. اگر مطمئن نباشید، ابداً در آن زمینه سرمایه‌گذاری نخواهید کرد.

۵۱ امشب سخن از نوسان در بازار است. هر کار بازرگانی در دنیا دستخوش نوسان است، زیرا دنیا خود در نوسان است. نمی‌توانید به خود اجازه دهید...

۵۲ «حال می‌خواهم مبلغ *بسیار زیادی* پس‌انداز کنم تا جایی برای خود خانه‌ای زیبا و کوچک بسازم.» در شرایط کنونی فرجام چنین سرمایه‌گذاری روشن نیست، به شما این را می‌گویم زیرا دولت می‌تواند هرجا و هر وقتی آن را از شما مصادره کند.

۵۳ این امور باعث شده پایه‌های دموکراسی ما سست شود! ما می‌توانستیم به دموکراسی خود اعتماد داشته باشیم. معتقدم مردم‌سالاری بهترین شیوهٔ حکومت است. ولی اینک پیداست که پایه‌های دموکراسی ما سست شده‌اند. زیرا ما یعنی این ملت و مردم قانون اساسی داریم و قانون اساسی مرجع نهایی ماست. اما به قانون اساسی هم نمی‌توان دل خوش کرد چون بارها نقض شده است. آخرین بار آقای روزولت آن را پایمال کرد. بنابراین می‌بینید که می‌تواند نقض شود، بله. در چنین شرایطی پشت‌گرمی به قانون اساسی رویکردی شایسته نیست.

۵۴ پایه‌های سیاست و کشورداری چقدر سست شده‌اند! مردم تنها دربارهٔ مسائل سیاسی بحث و مشاجره می‌کنند. همسایگان و کسانی که زمانی دوستان خوبی برای هم بودند، بر سر مسائل سیاسی به جان یکدیگر افتاده‌اند. زمانی که یک رئیس جمهور

بر سر کار می‌آید یا کسی برای کلانتری نامزد می‌شود، آن گروه دیگر سیاسی پیوسته خرده می‌گیرد و سرانجام مردم به جان هم می‌افتند تا جایی که در موردش سقوط می‌کنند، سخن از انواع و اقسام سیاست است. و نمی‌دانم...امیدوارم احساسات کسی را جریحه‌دار نکرده باشم اما گمان می‌کنم همه چیز فاسد شده است. دقت می‌کنید؟ بله، آقا. بنابراین پس چرا خرده می‌گیرید و دربارهٔ چیزی مشاجره می‌کنید که منفعتی ندارد؟ درست است. بسیار وحشتناک است.

۵۵ روزی کسی به من گفت:«آیا در این انتخابات رأی می‌دهید؟»

گفتم:«من پیش از این رأی خود را داده‌ام.»

گفت:«حتی در این انتخابات؟»

۵۶ پاسخ دادم:«به عیسی رأی می‌دهم.» گفتم:«به شما می‌گویم. دو شخص هستند که در مورد من رأی می‌دهند.» گفتم:«خدا به نفع من رأی داد و شیطان به ضد من رأی داد. من به خدا رأی دادم پس در رأی خود پایداری می‌کنم.» همه چیز به رأی شما بستگی دارد، به روشی که در برابر مسائل در پیش می‌گیرید.

۵۷ بنابراین، به این مورد آخر توجه کنید، می‌خواهم نظر شما را به نکتهٔ ظریفی جلب نمایم و سپس این مبحث را خاتمه خواهیم داد. در همین آخرین انتخابات ریاست جمهوری، روشن شد که در شیکاگو و جاهای دیگر، حزب دموکرات دستگاه‌های رأی‌گیری را نصب و تنظیم کرده بودند، هر بار که به آقای نیکسون رأی داده می‌شد، درست در همان لحظه یک رأی هم به سود آقای کندی افزوده می‌شد. در چنین شرایطی رقیب امکان بُرد نداشت. این را اثبات کردند!

۵۸ چند شب پیش گزارش *مانیتور* را شنیدید. یک نظرسنجی کشوری صورت گرفت که مناطق شرق چون میسیسیپی را دربرمی‌گرفت. در این نظرسنجی آقای نیکسون چهار رأی در برابر یک جلو بود. چطور یک نفر برنده می‌شود؟ اگر آقای کندی نیز بود به همین شکل عمل می‌کرد. گفتنی است که من هوادار هیچ یک از این احزاب نیستم.

۵۹ حزب من در آسمان است و امشب اینجا با آسمانی‌ها هستم. ما در جای‌های آسمانی نشسته‌ایم، در مورد پادشاهمان صحبت می‌کنیم.

۶۰ سخنم با شما این است که چنانچه از قرائن پیداست، مسائل زمینی دستخوش نوسان هستند. نیست...نمی‌توانید به آنها اعتماد داشته باشید. آنها نامعلوم و متغیر هستند. و ترجیح می‌دهم از هرآنچه که نامعلوم است دوری کنم. من چیزهای منفی را نمی‌خواهم. دوست ندارم درگیر سمت منفی شوم. امور مثبت و قطعی را دوست دارم، اموری که در جهت مثبت باشند.

۶۱ اکنون زندگی خانوادگی نیز بی‌ثبات و نامعلوم شده است. می‌دانید، روزی جایی بخشی از روزنامه‌ای را دیدم بدین مضمون که میزان طلاق آمریکایی‌ها در دنیا بالاتر از دیگر ملت‌هاست. در حالی که گمان می‌کنیم ملتی مذهبی هستیم. بله، این امر می‌تواند درست باشد، چه بسا مذهب بر این کشور حاکم باشد ولی از قرائن پیداست که این مذهب درست نیست. توجه می‌کنید؟ مذهب تنها یک پوشش است. باید معلوم

شود که چه پوششی از آن برای خود درست کرده‌ایم. آدم کوشید تا از برگ‌های انجیر پوششی بسازد ولی کارساز نبود. در زمان ملاقات با خدا، خود را ناپوشیده یافت. پس در چنین شرایطی پوشش مذهبی به کار نمی‌آید. اما آیا می‌توانید تصور کنید که میزان طلاق در جامعهٔ ما بیشتر از مابقی کشورهاست، میزان طلاق در جامعهٔ ما؟ درمی‌یابیم که فساد در خانه‌های ما موج می‌زند.

۶۲ نتایج نظرسنجی‌های کشوری دربارهٔ وضعیت بخش چشمگیری از جامعه، مایهٔ سرخوردگی است. و در...فکر می‌کنم آن نظرسنجی در اوهایو و در مورد مسیحیت انجام شده بود، نظرسنجی حاکی از این است که بسیاری از مردم در جلسات کلیسایی شرکت نمی‌کنند، این مایهٔ نگرانی است. گفتنی است که حدود هشتاد درصد از آنهایی در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنند، نمی‌دانند چرا به کلیسا می‌روند. آنها نمی‌دانند چرا به کلیسا می‌روند. فقط به شرکت در جلسات کلیسایی بسنده می‌کنند.

«چرا در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنید؟»

۶۳ «خوب، زمانی که خردسال بودیم مادر، ما را به جلسات می‌برد، ما نیز به این روش ادامه می‌دهیم.» و-و سپس، حال درصدی از آنها گفتند که هدفشان از شرکت در جلسات، دیدار و گفتگو با همسایگان است. دقت می‌کنید؟

۶۴ بله، این مایهٔ نگرانی است! پس جای شگفتی نیست که زندگی خانوادگی مفهوم خود را از دست داده، پیداست که نهاد خانواده دستخوش بی‌ثباتی و نابسامانی شده است.

۶۵ چنانچه خانمی قصد دارد با آقایی ازدواج کند ولی نسبت به او اطمینان ندارد، بهتر است از ازدواج با آن آقا صرف نظر کند. چنانچه آقایی قصد دارد با خانمی ازدواج کند، ولی نسبت به او اطمینان ندارد، بهتر است آن خانم را فراموش کند. شایسته است در این باره دعا کنید تا خدا به شما پاسخ دهد. در چنین شرایطی می‌توان دید که آنچه خدا پیوست را هیچ انسانی نمی‌تواند جدا کند. اما ابتدا، شایسته است در این باره دعا کنیم. بله.

۶۶ حال، درمی‌یابیم که سعی کرده‌ایم دنیا را از طریق برنامه‌های آموزشی و فرهنگی به سمت توبه سوق دهیم، با اطمینان می‌توان گفت که با این شیوه واقعاً خرابی به بار آورده‌ایم. نمی‌توان از راه دانش دنیا را سالک مسیح کرد. دانش صرف، بیشتر از اینکه افراد را به خدا نزدیک کند، آنها را از خدا دور می‌سازد زیرا شخص فکر می‌کند که باهوش‌تر است و بیشتر از دیگران می‌داند. هر چند این برنامه‌های آموزشی سودمندند، ولی گفتنی است این کار در چارچوب رسالتی که مسیح به کلیسا داده، نمی‌گنجد. او هرگز چنین برنامه‌های آموزشی ترتیب نداد، سمینار برگزار نکرد. او هرگز تحصیـ... اینها خوب هستند. مسیح هرگز به آنها نگفت که بروند و بیمارستان بسازند. البته که اینها کارهای پسندیده‌ای هستند.

۶۷ رسالت کلیسا موعظهٔ انجیل است. «به سراسر جهان رفته انجیل را به جمیع خلایق اعلام کنید.» توجه می‌کنید؟ اما هر کاری جدا از این، سست بنیاد خواهد بود

زیرا در چارچوب برنامهٔ خدا نمی‌گنجد.

۶۸ وضعیت کشور نامعلوم است. این مطلب دربارهٔ وضعیت دنیا هم صدق می‌کند. در روزگاری به سر می‌بریم که دچار نوعی درماندگی تشنج‌زا شده است. گویی در سراسر جهان، همه چیز سست شده است. در روابط میان مردم و ملت‌ها هراس و ترس حاکم شده است. آنها دم از صلح می‌زنند.

۶۹ زمانی مردم می‌گفتند:«هنگام جنگ جهانی اول تنها کافی بود که جوانان ما آنجا به آن سوی دریا بروند تا جنگ فیصله یابد.» ولی هنوز دود آتش جنگ اول خاموش نشده بود که درگیر جنگ دیگری شدند.

۷۰ آنها جامعهٔ ملل را پدید آوردند. قرار بود این نهاد نقش پلیس جهان را ایفا کند. اکنون سازمان ملل دارند و این هم همان چیز است که روند رو به نزول طی کرده است. کاری از دست کسی بر نمی‌آید.

۷۱ همه چیز نابسامان است؛ زندگی ملی، زندگی سیاسی، دستگاه‌های رأی‌گیری. هولناک است! آنها فقط...پایهٔ همه چیز بسیار سست شده است، همه چیز.

۷۲ اکنون می‌خواهم کمی بیشتر مسائل را بشکافم. دقت دارید؟ زندگی کلیسا نیز دستخوش همین نابسامانی و ابهام شده است. حال، این همان مطلبی است که پولس در مورد آن صحبت کرد. توجه می‌کنید؟ منظور او از «اگر کرنا صدای نامعلوم دهد.» همین بود. پایه‌های زندگی کلیسایی سست شده‌اند. مردم به ندرت می‌دانند که چه کاری انجام دهند. مبهوت از کلیسایی به کلیسایی دیگر پناه می‌برند، سعی دارند بفهمند که کدام کلیسا چیزهای درست دارد، از جایی به جایی دیگر می‌روند و سعی می‌کنند بفهمند چه چیزی درست است، آموزهٔ درست کجا یافت می‌شود. زمانی که وارد کلیسایی می‌شوند، یکی پیدا می‌شود که به شیوهٔ خود درستی اعتقادنامه‌ی آن کلیسا را توجیه کند. و این چنین به زودی آنها به فساد فراگیر حاکم بر آن مجموعه پی می‌برند و دوباره راهی می‌شوند تا کلیسای دیگری را بیابند و از اعتقادنامه‌ی آن سر در بیاورند. پیداست که با این شیوه‌ها به خودمان ضربه زده‌ایم، کار به جایی کشید که صدها مجموعهٔ کلیسایی پیدا شده‌اند. البته از این مسئله خرده نمی‌گیریم. موضوع این است که بتوانند کارهای دیگری انجام دهند، یعنی آنچه که انجام می‌دهند، و حتماً باید جایی خیری از آن حاصل شود.

۷۳ پیداست که با گفتن جمله‌هایی از این دست، «من عضو کلیساهای جماعت متدیست هستم، و-و حق با من است زیرا به آن تعلق دارم.» «من-من-من عضو جماعت باپتیست هستم و درست می‌گویم.» نمی‌توانید چنین کنید.

۷۴ حتی گفتن:«عضو مجموعهٔ کلیساهای پنطیکاستی هستم.» نیز کارساز نخواهد بود. نمی‌توانید به این چیزها دلخوش کنید. نباید هم به این مسائل دلخوش کرد چون اساس محکمی ندارد. درمی‌یابیم که زمان چندانی از ایجاد اولین مجموعهٔ پنطیکاستی ما یعنی شکل‌گیری شورای کل، سپری نشده بود که با چند دستگی روبرو شدند، از *آنجا* جدا شدند، از *اینجا* جدا شدند، بر سر مسائل و آموزه‌ها از یکدیگر جدا و شاخه

شاخه شدند. هم اکنون اثر این روند همه جا چشمگیر است. دقت می‌کنید؟ این امر، خود گویای آن است که با پدیده‌های نامعلوم و ناپایدار روبرو هستیم. تنها کسانی به تشکل اعتماد می‌کنند که در راهی نامعلوم گام برمی‌دارند.

۷۵ اکنون می‌گویید:«برادر برانهام، با گفتن چنین سخنانی بذر شک را در ما می‌کارید. شما تصویری تیره و تار از اوضاع ارائه می‌دهید.» قصدم همین بود. هدفم این بود.

۷۶ این مطالب را بیان کردم تا به این مقصود برسم. آیا چیز قطعی و معلومی هست؟ بله. یک چیز است که قطعی است. و از بابت آن بسیار خوشحالم، چیزی هست که می‌توان بدان اعتماد کرد و به آن اطمینان داشت. در حالی که همه چیز درگذر است، *این* باقی و پایدار خواهد بود. اگر انجیل متی ۳۵:۲۴ را بخوانید، او چنین فرمود:«آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.» خدا یک شالوده و بنیاد قطعی دارد.

۷۷ روزی یکی از همکاران قدیمی با آقایی که از رنگین‌پوستان جنوب بود، گفتگو می‌کرد. او کتاب مقدس را بسته‌بندی کرده بود، طوری که نمی‌توانست آن را بخواند. به او گفتند:«سام، چرا آن را بسته‌بندی کرده‌ای؟»

۷۸ گفت:«این-این کتاب مقدس است.» ادامه داد:«روی آن چنین نوشته شده است.» و گفت:«به آن ایمان دارم، به کل آن حتی به جلدش. به جلدش هم ایمان دارم.» و گفت:«زیرا بر روی آن واژهٔ «کتاب مقدس» نوشته شده است.»

۷۹ و آن شخص با او صحبت کرد و گفت:«آیا به تمام آنچه در آن مکتوب است، ایمان داری؟»

پاسخ داد:«بله آقا. مطمئناً.»

۸۰ او گفت:«بسیار خوب، اکنون منظورت این است که هرآنچه که کتاب مقدس بیان کرده را انجام خواهی داد؟»

او گفت:«بله، آقا.»

۸۱ گفت:«حتی اگر همان کتاب مقدس به تو بگوید؛ سام از میان *آن* دیوار سنگی که آنجاست، بپر؟ چه کار خواهی کرد؟»

او گفت:«خواهم پرید.»

۸۲ او گفت:«بسیار خوب، حال چطور از میان دیوار سنگی که هیچ سوراخی ندارد، عبور می‌کنی؟»

۸۳ او پاسخ داد:«اگر کتاب مقدس به سام گفته باشد که بپر، هنگامی که سام به آنجا برسد سوراخی پدید خواهد آمد.» بنابراین، کاملاً درست است. آنجا سوراخی پدید خواهد آمد.

۸۴ همین بس که در کلام موضع بگیری و خدا خود راهی باز خواهد کرد. سخن از آن پایهٔ شکوهمند است.

۸۵ به آنچه او در کتاب لوقا فرمود، ایمان دارم، جایی که از کوه پایین می‌آمد و به شاگردانش گفت:«مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟»

یکی گفت:«ارمیا یا یکی از انبیا و غیره.»

او گفت:«شما مرا که می‌دانید؟»

۸۶ در چنین شرایطی بود که پطرس چنین اعتراف به یادماندنی را بر زبان آورد؛ «تویی مسیح، پسر خدای زنده.»

۸۷ او پاسخ داد:«خوشا به حال تو ای شمعون پسر یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرد. بلکه پدر من که در آسمان است این را بر تو مکشوف ساخت. و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.»

۸۸ بر روی چه؟ بر روی مکاشفهٔ حقیقت کلام خدا. زیرا، «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد.» و تأیید کلام خدا بر پطرس مکشوف شده بود. آمین.

۸۹ به همین دلیل مسیح گفت:«کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ چه کسی می‌تواند مرا متهم سازد؟ هرآنچه در کلام در مورد من مکتوب شده را به جا آورده‌ام.» خدا تأیید کرده بود که او کلمه است. این چنین است. خدا متجلی شده است، کلام چنین می‌گوید و خدا آن را به واقعیت تبدیل می‌کند، محقق می‌سازد و آن را نشان می‌دهد.

۹۰ سال‌ها پیش، هنگامی که به کلیسا گفتند، «چیزی به عنوان تعمید روح‌القدس وجود ندارد، آن فقط یک احساسی است که مردم برای خودشان دارند تا کاری انجام دهند.» اما کسانی که تعمید روح‌القدس را دریافت کردند، می‌دانند که حقیقت بود. آنگاه دانستند که خدا واقعی است. و تا به امروز ثابت شده که جنبش پنطیکاستی خدا در میان ملت‌ها، بیشتر از مابقی آنها، مردم را به سوی مسیح سوق داده است.

۹۱ چندی پیش در روزنامه‌ای کاتولیکی تحت عنوان *مهمان* یک‌شنبهٔ *ما* چنین درج شده بود، فکر می‌کنم دو سال پیش یا سال پیش بود، اینکه، «کلیسای کاتولیک تنها پانصد هزار مورد توبه ثبت کرده است. در حالی که پنطیکاستی‌ها یک میلیون و پانصد هزار مورد ثبت کرده‌اند.» آمین.

۹۲ این امر گویای چیست؟ کلام خدا در حال گسترش به خارج از مرزهاست. چقدر باید به خاطر این مسئله شکرگزار باشیم! این امر به وفور مشاهده می‌شود تا جایی که حتی پیروان کلیساهای اسقفی، مشایخی، لوتری و تمام آنها درصدد هستند تا بخشی از کلام را برگیرند. هنگامی که به جلسات بازرگانان دقت می‌کنید، می‌شنوید پیروان کلیساهای اسقفی، لوتری و مشایخی در مورد یکدیگر صحبت می‌کنند. به ندرت می‌شنوید که یک پنطیکاستی چنین کند. درست است. همهٔ آنها چنین می‌کنند. چرا؟ زیرا به ضعف و سستی عقیدهٔ خود پی برده‌اند و به کلام بازگشته‌اند. آنجا شما متوجه وجود یک شالوده و بنیان می‌شوید، چیزی که قابل حرکت دادن نیست.

۹۳ آنجا متوجه می‌شوید که روح‌القدس حیات خود را در انسان‌ها جاری می‌سازد، خود را به دنیا آشکار می‌کند. راسخ بودن و انکارناپذیر بودن آن، افراد را تشنهٔ حضور خود می‌سازد، کلام خدا آشکار شد و خود را نمایان می‌سازد، حیات کلام در زندگی انسان‌ها تجلی می‌یابد. شگفت‌انگیز است! هیچ چیز نامشخص و نامعلَومی در موردش وجود ندارد. می‌توانید جایی که خدا وعده داد را بنگرید و اینجا آشکار شده است. انبیا صدها سال پیش دربارهٔ آن گفتند و اینجا ما شاهد وقوعش هستیم.

۹۴ سعی کرده‌اند از طریق تمام انتقادها، اختلافات و اعتقادات کلام خدا را پایمال کنند! کوشیدند دانش را جانشین آن کنند. تلاش کردند تا چیزی را جایگزین کنند، فرقه‌ها را به وجود آوردند. چنین سردرگم شده‌اند. و خارج از تمام اینها، کلام خدا همچنان استوار تابان و درخشان است به همان شکلی که تاکنون بوده است. چه نتیجه‌ای به دست می‌آید؟ کلام قطعی و حتمی است. خدا فرمود:«آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن کلام من هرگز زایل نخواهد شد.» بنابراین یک چیز قطعی می‌باشد. چنانچه می‌خواهید خود را محکم حفظ کنید، کلام را در قلب خود محکم نگاه دارید.

۹۵ داود گفت که آن را در قلبش مخفی کرده و مرتکب گناه نخواهد شد. داود با یادآوری کلام خدا می‌خوابید و برمی‌خواست و به اصطلاح کلام را بر دست و پیشانی خود بسته بود و همواره کلام را پیش روی خود نگه می‌داشت. باید چنین کنید تا به جایی برسید. رواست همواره کلام خدا را مد نظر داشته باشید...

۹۶ خدا به یوشع فرمود:«زنهار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منما. آنگاه راه خود را فیروز خواهی ساخت. و چنین کامیاب خواهی شد.»

۹۷ هنگامی که کلیسا، به دور از عقاید شخصی خود، بر اساس کلام خدا به هم بپیوندد آنگاه کلیسا کامیاب خواهد شد. این امر سبب شکست کمونیسم می‌شود.

۹۸ کمونیسم چه چیزی به وجود آورد...؟ چیزی که، فکر کنید هنگامی که «کمونیسم» تبلیغات خود را گسترش داد و با جهش رشد کرد و میلیونی شد، مردم از آن هراس داشتند، همان کمونیسم محو شد و از میان خواهد رفت. غیر از این نمی‌تواند باشد. درست است که کمونیسم می‌تواند *چنین* یا *چنان* کنند. باور دارم که خدا قصد دارد از آن استفاده کند، درست است، به همان شکلی که با نبوکدنصر کرد. او با طوفانی که کمونیسم برپا می‌کند...کار اصلاح را پیش خواهد برد. اما آن...نه فقط برای این منظور. لیکن نگاه کنید. کمونیسم انتها خواهد داشت. کمونیسم به انتهای خود خواهد رسید.

۹۹ اما کلام خدا را انتهایی نیست زیرا شروعی نداشت. آمین. کلام خدا همراه خدا ابدی است. و اگر محکم به آن بچسبید و کلام در شما محکم شده باشد، شما نیز همراه کلام ابدی هستید. آمین.

۱۰۰ کمونیسم به پایان خود می‌رسد. تمام اینها متزلزل و بی‌ثبات هستند. اهمیتی ندارد که چقدر ستون بناهایشان بزرگ است، به مرحلهٔ سقوط می‌رسد. هرآنچه به ضد کلام خدا یا مخالف آن است، تکان خواهد خورد. باید جای خود را واگذار کند زیرا

کلام پیروزمندانه از راه خواهد رسید. هیچ چیز آن را بازنخواهد داشت. خدا گفتهٔ خود را محقق ساخته است.

۱۰۱ او چنین می‌گوید که آسمان و زمین زایل خواهد شد اما کلام من هرگز زایل نمی‌شود. پس آن کلام را در قلب خود پنهان کنید، آن کلام را برگیرید و اجازه دهید رشد کند. آن را همواره در فکر خود جای دهید زیرا هرگز زایل نخواهد شد. کلام خدا هرگز زایل نخواهد شد زیرا او خود گفت که زایل نمی‌شود. برماست که در آن پایداری کنیم.

۱۰۲ حال، پولس در کتاب مقدس از آموزش سرباز و آشنا ساختن او با اصوات می‌گوید. بدین ترتیب که سرباز باید...صدای شیپور یا کرنا را تشخیص دهد. در غیر این صورت چنانچه بر شیپور دمیده شود و نواخته گردد، سرباز نمی‌داند که باید پیش رود یا عقب‌نشینی کند. اگر تفاوت آن را نداند، چه ارتش نابسامانی خواهید داشت؟ قطعاً دشمن بر آن دسته از سربازان که کارآزموده‌تر نبودند، پیروز خواهد شد. آمین.

۱۰۳ امروزه در کلیسا با چنین مسئله‌ای سر و کار داریم. مردم را در اعتقادنامه‌ها پرورش می‌دهیم و با این کار به فرقه‌گرایی دامن می‌زنیم.

۱۰۴ باید به یگانگی نائل شویم. باید صدای کرنا را بشناسیم. می‌گویند:«کدامین کرنا؟» کرنای انجیل که همانا کلام است. کلام خدای زنده همان کرنا است. بر آن چیزی نیفزایید.

۱۰۵ اگر کسی برای خود چنگ فرانسوی بزند و دیگری برای خود در شیپوری بدمد. هیچ کس نمی‌داند باید چه کار کند. سردرگمی به وجود می‌آید.

۱۰۶ و پولس از آموزش این صداها به سربازان گفت. تا آنها با شنیدن صدا کار درست را انجام دهند چون شیپورچی مطابق دستور سروان مافوق خود شیپور را نواخته است. زمانی که این شیپور را به صدا درمی‌آورد، ارتش دقیقاً از طریق نوع صدای شیپور جهت حرکت را تشخیص می‌دهد، متوجه می‌شود باید جلو برود یا عقب‌نشینی کند، به راست گردش کند یا به چپ. آنها نوع حرکت را درمی‌یابند.

۱۰۷ اکنون، ما از ارتش و نبرد صحبت کردیم چون همیشه نبردی در کار است. به هیچ عنوان برای شرکت در پیک‌نیک و تفریح وارد کلیسا نشده‌ایم، ما برای چنین برنامه‌هایی به کلیسا نپیوسته‌ایم. شایسته است به یاد داشته باشیم که سخن از میدان نبرد است.

۱۰۸ هرگز به این خاطر نمی‌آیم که مردم دست نوازش بر پشت من بکشند و بگویند:«برادر برانهام، تو شخص فوق‌العاده‌ای هستی.» نه، آقا. من با سپر در میدان حاضر می‌شوم. به همین خاطر به چنین سپرهایی نیاز ندارم. من با کلاه‌خود و زره می‌آیم. می‌آیم تا برای هر وجب از خاک بجنگم.

۱۰۹ خدا به یوشع گفت:«هرجا که کف پای شما گذارده شود را به شما داده‌ام.» پس هر جای پا در حکم تأیید مالکیت است.

۱۱۰ زمانی که کلیسا به جایگاهی می‌رسید به سازش روی می‌آورد، سازش با اعتقادنامه‌ها، سازش دربارهٔ کلام، سازش با دنیا، این سازش‌ها در حکم زمین‌های از دست‌رفته هستند. این یک روند عقب‌نشینی است.

۱۱۱ امشب به سربازانی نیاز داریم که برای به دست آوردن تکاتک وعده‌های الهی گام برمی‌دارند، منظورم وعده‌هایی است که خدا به کلیسا داد. آنها زره خدا را بر تن کرده، پایداری می‌کنند. ما به سربازان نیاز داریم، نه به کسانی که تنها برای رژه یونیفرم بر تن می‌کنند، همواره بین این دو تفاوت وجود دارد. وقتی آدمی...

۱۱۲ هر کشور، جاسوسانی در کشورهای دیگر دارد. در کشور ما گروهی برای آلمان جاسوسی می‌کنند. در کشور ما جاسوسان انگلیس هم هستند. ما-ما نیز در انگلیس جاسوس داریم. آنها در پی چه هستند؟ آنها در پی به دست آوردن اطلاعات دربارهٔ تجهیزات، بمب‌ها و امکانات کشورهای دیگر هستند. اف.بی.آی در کشورهای دنیا نفوذ کرده است. برای به دست آوردن چنین اطلاعاتی روش‌های نظارتی را به کار می‌گیرند. این راه بقای کشورهاست. با این شیوه‌ها به اطلاعاتی دربارهٔ بمب‌های کشور مقابل می‌رسند. آنگاه با اطلاعات به دست آمده ابزارهای برتری را فرآوری می‌کنند یا ابزاری برای رویارویی با آن درست می‌کنند. روابط میان ملل بر پایهٔ اعتماد متقابل نیست و این امر گویای ناپایداری آنهاست. پس جای شگفتی نیست که اگر ما از حریم انگلستان عبور کنیم، انگلیسی‌ها بی‌مقدمه معترض می‌شوند، ما نیز در چنین شرایطی همین رویکرد را از خود نشان خواهیم داد. کافی است در یکی از این کشورها کسی سر کار بیاید که در نوشیدن زیاده‌روی کند یا به خاطر مسئله‌ای برافروخته شود تا همه چیز بر باد رود.

۱۱۳ همین‌جا مدتی پیش صحبت از کالاهای «ساخت ژاپن» در زمان جنگ شد. در آن زمان اگر مردم با فرآورده‌ی ژاپنی روبرو می‌شدند، با غیرت تمام آنها را زیر پای خود له می‌کردند. ولی اکنون برای خرید اجناس ژاپنی پول بیشتری می‌دهید تا تولیدات کشور خودمان. چه اتفاقی افتاده داده است؟ آیا با پرداخت چنین مبالغی زندگی به آن بچه‌هایی که آنجا مردند، برمی‌گردد؟ قطعاً خیر.

۱۱۴ این به چه معناست؟ برایم مهم نیست بر سر چه مسائل مادی جنگ می‌کنید یا جنگ خواهید کرد، واقعیت این است که آنها روزی ارزش خود را از دست خواهند داد. این پدیده‌ها سست بنیاد و گذرا هستند. اما نبردی وجود دارد که در صورت شرکت در آن، سودی به بار می‌آید که هرگز از شما گرفته نمی‌شود. سخن از صدای انجیل برخاسته از کرنای کلام خداست، به برکت آن، عطایا و وعده‌هایی که او به کلیسا داد، به دست می‌آید. قطعاً چنین است. اینک، ما-ما این شیپور را به صدا درمی‌آوریم.

۱۱۵ پیداست که هر کشوری در پی فراهم کردن بهترین تجهیزات دفاعی ممکن برای نیروهای خود است. خوب می‌دانیم که گاهی حمل چنین تجهیزاتی دشوار است.

۱۱۶ برادری داشتم که او را «روکیه» می‌خواندند، به جایی عازم شد و ارتش کوله‌ای به وزن چهل کیلو به او داده بود تا بر پشتش بگذارد. یعنی چیزی برابر با وزن خودش. به

او یک بیل دادند تا با آن چاله‌ای حفر کند، یک تفنگ و یک ردیف نارنجک دستی. تا به حال چنین کوله‌پشتی‌ای ندیده بودم! پسر بینوا به سختی می‌توانست حرکت کند. باید در چنین وضعی هشت کیلومتر در جاده پیاده‌روی می‌کرد. گویی داشت هلاک می‌شد. او گفت:«این چیزهای یاوه برای چیست؟ من چه نیازی به این کلاه‌خود بزرگ قدیمی دارم؟» حال، دقت کنید. ارتش می‌داند که شاید او بدان وسایل نیاز پیدا کند. «هنگام پیاده‌روی در جاده چه نیازی به بیل دارم؟» بهتر است با آنها خو بگیرید، شاید روزی به کار آیند.

۱۱۷ دولتمردان چیزی را وضع نمی‌کنند مگر اینکه شما بدانید...آنها می‌دانند که شما بدان نیاز پیدا خواهید کرد. شما باید برای به کارگیری آنها کارآزموده شوید. آنها بهترین چیزهایی که می‌توانند را پیدا می‌کنند تا به وسیلهٔ آنها از شما محافظت کنند، زیرا آنها منافع کشور را در نظر می‌گیرند. آنها دوست دارند شما در برابر گلوله‌ها به بهترین شکل محافظت شوید. همواره چنین بوده است.

۱۱۸ این امر از باغ عدن شروع شد. خدا کلیسای خود را تعلیم و پرورش می‌دهد. و...

۱۱۹ چنانکه می‌دانید، همیشه باید پیشرفت کنیم. اکنون، ما در جنگ جهانی اول از هواپیماهای قدیمی کوچک استفاده می‌کردیم، در جنگ جهانی دوم، آن ناکرهای کوچک با هم در هوا به پرواز درمی‌آمدند، و پرسیدنی است که چرا با مطرح شدن هواپیماهای عالی، آنها از رده خارج شدند. واضح است، آنها دیگر به حساب آمدنی نبودند. اکنون آن هواپیماهایی که در آخرین جنگ به کار رفتند نیز کاربرد ندارند. دیگر به آنها نیازی نیست. حال جت‌ها مطرح هستند. بله، در زمینهٔ دفاع همواره بهینه‌سازی و پیشرفت مد نظر است.

۱۲۰ اما می‌دانید نکتهٔ قابل تأمل چیست؟ خدا نیازی به پیشرفت ندارد. خدا بهترین امکانات را برای فرزندان خود که همانا سربازانش هستند، مهیا می‌سازد. جا دارد بپرسیم امکاناتی که خدا برای فرزندان فراهم می‌سازد، چه هستند؟ خدا در باغ عدن فرزندان خویش را از سخنان و کلام خود بهره‌مند ساخت، بر آدمی بود که در سایهٔ کلام خدا استوار بماند تا از گزند شریر در امان باشد. پس در کلام او پایداری کنید.

۱۲۱ حال، آن دشمن جاسوس یعنی شیطان برای ایجاد رخنه دست به کار شد. بنابراین شیطان دریافت که نمی‌تواند تنها با دروغ و به اصطلاح بلوف در حوّا نفوذ کند پس برای نیل به هدف خود، او را در یک مسیر فکری قرار داد. خدا امروز با کلام خود کلیسایش را استوار می‌سازد. و شیطان با قدرت استدلال‌گری وارد می‌شود. شیطان راه نفوذ را می‌شناخت. او می‌دانست با استدلال می‌توان در مردم نفوذ کرد.

۱۲۲ می‌گویید:«حال، اجازه دهید برایتان دلیلی بیاورم. اکنون، آیا این ضروری است؟»

۱۲۳ اگر کلام خدا چیزی را ضروری بداند، تردیدی در موردش روا نیست، حتی اگر کلام از ما بخواهد داد و فریاد و هق‌هق یا کارهایی از *این* دست کنیم. وقتی کلام بر ضرورت تعمید روح‌القدس اشاره می‌کند، باکی نیست چه اندازه باید در این راه بکوشیم

و تا چه حد باید از امور دنیوی دست بکشید. سرانجام یکی از همین روزها باید آن را به کار بری تا زنده بمانی. این تنها راه ماندگاری است.

۱۲۴ «آیا با وجود این پزشکان حاذق در دنیا باید به شفای الهی ادامه داد؟»

۱۲۵ خدا شما را از بخشش شفای الهی بهره‌مند ساخت چون می‌داند به کارتان می‌آید. او شما را از بخشش‌ها و عطایای روح بهره‌مند ساخت.

۱۲۶ شیطان به حوّا نزدیک شد و بی‌درنگ برایش دلیل و برهان آورد. حال، «اصلاً، اصلاً خدا چنین کاری نمی‌کند.»

۱۲۷ امروزه مردم می‌گویند:«جهنم وجود خارجی ندارد.» بسیاری از آنها به شما این را می‌گویند. توجه دارید؟ «به یقین خدا فرزندان خود را در آتش نمی‌سوزاند.»

۱۲۸ بی‌گمان پروردگار فرزندانش را در آتش نمی‌افکند. ولی شیطان فرزندان خود را در آتش خواهد سوزانید. شما فرزندان که هستید؟ پرسش این است. جهنم برای شریر و فرزندانش است نه برای فرزندان خدا. هیچ یک از فرزندان خدا به آنجا نخواهند رفت. درست است. بستگی دارد فرزندان که باشید.

۱۲۹ حال، خدا به آدم و حوّا کلام خود را داده بود، و او هرگز کلامش را تغییر نمی‌دهد. او همواره داشته...کلام در حکم پدافند و محافظ الهی برای هر مسیحی، یا ایماندار است.

۱۳۰ آسمان‌ها و زمین زایل خواهند شد. هر اعتقادنامه‌ای از بین خواهد رفت. هر فرقه‌ای فروخواهد شکست. هر ملتی فرو خواهد ریخت. اما کلام خدا تا به ابد پایدار خواهد ماند. زمانی فراخواهد رسید که دیگر ستارهٔ صبحگاهی نخواهد درخشید. زمانی فراخواهد رسید که خورشید نخواهد تابید و ماه نور نخواهد داد و زمین در مدار خود نخواهد چرخید.

۱۳۱ اما کلام خدا تا ابد باقی خواهد ماند. بله. این چیزی است که جنبش نخواهد خورد، چیزی که می‌توانید بر آن توکل کنید. کلام خدا قطعی و قابل اطمینان است. هرآنچه خدا می‌گوید، قطعاً رخ می‌دهد.

۱۳۲ خدا در باغ عدن از ظهور یک نجات‌دهنده سخن گفت، قرار بود مسیح بود فرستاده شود، می‌شد به این کلام اطمینان داشت. پس از چهار هزار سال انتظار، مسیح ظهور کرد. او باید می‌آمد زیرا این وعدهٔ کلام خدا بود.

۱۳۳ خدا وعده داد که او را دوباره بفرستد. او آنجا خواهد بود. اهمیتی نمی‌دهم که چقدر افراد کافر و شکاک برجسته می‌شوند و چه کارهایی انجام می‌دهند، و اینکه کمونیسم چقدر گسترش می‌یابد. عیسی مسیح خواهد آمد و کلیسایی که با خون شسته شده را برخواهد داشت و با خود به آسمان خواهد برد. چرا؟ زیرا قطعاً باید چنین باشد. کلام خدا این چنین گفت.

۱۳۴ «اگر ایمان داشته باشی، همه چیز ممکن است.» این امری حتمی است. خدا چنین گفته و در هر شرایطی پایدار است، جنبش‌خوردنی نیست. این گفتهٔ خداست،

اگر در آن پایداری کنید (حال...) بر شماست که به آن ایمان داشته باشید، آن را باور داشته باشید.

۱۳۵ این صدای نامفهوم نیست. خدا آواز نامفهوم سر نمی‌دهد. اعتقادنامه‌ها می‌توانند پیغام نامفهومی داشته باشند. پیغام فرقه‌ها می‌تواند نامعلوم باشد. اما خدا نمی‌تواند به آواز نامفهوم سخن بگوید. کلام، خود خداست. شک و ابهام دربارهٔ آن روا نیست. سراسر اطمینان است.

۱۳۶ اکنون کلیسای بزرگ، زره کلام خدا را بر تن می‌کند. حال، مگر خود عیسی در زمان ظهورش همین زره را بر تن نکرد؟ بی‌آنکه شک به خود راه دهد، چنین کرد.

۱۳۷ شیطان با همهٔ توان خود بر عیسی تاخت، به او نزدیک شد و گفت:«اگر پسر خدا هستی، باید *چنین و چنان* کنی.»

۱۳۸ عیسی در پاسخ گفت:«مکتوب است...» او کلام را مرجع قرار داد. در گام بعدی شیطان در برابر او کمی پا را فراتر نهاد. اما عیسی باز کلام را مرجع قرار داد؛ «مکتوب است...»

۱۳۹ عیسی در آن موقعیت در کلام پایداری کرد، این برای ما یک نمونه است. چنانکه او در اول قرنتیان گفت، اول...انجیل یوحنا ۱۳:۱۴، «به شما نمونه‌ای دادم.» این برای ما حکم نمونه را دارد، اینکه باید یقیناً و کاملاً به کلام خدا اعتماد داشته باشیم. بگذارید هر چیز دیگری کذب باشد. [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.]

۱۴۰ این تنها چیزی است که قابل اطمینان است. خدا وعده داد. خدا وعدهٔ خویش را پاس می‌دارد. مردم می‌گویند:«چگونه امکان دارد چنین چیزی محقق شود؟ چگونه خدا می‌تواند مردم را گرد هم آورده، آنها را در فیض خود به آسمان ببرد؟» من نمی‌دانم خدا چگونه این کار را خواهد کرد. بر من نیست که بپرسم چگونه آن را انجام می‌دهد. ولی بر من است که برای آن آماده باشم. این وعدهٔ اوست. ربوده شدن رخ خواهد داد. او با کلام خویش کلیسا را نیرو می‌بخشد.

۱۴۱ ابتدا استدلالی مطرح شد. اکنون دسته‌ای از مردم می‌گویند:«مگر منطقی نیست که به *این* کلیسا تعلق داشته باشم، مگر این درست مانند *آن* کلیسا خوب نیست؟»

۱۴۲ تنها یک کلیسا وجود دارد که می‌توانید به آن متعلق باشید. از راه عضویت نمی‌توانید به آن بپیوندید. شاید بتوانید از راه عضویت وارد یکی از لژها شوید، فرقی نمی‌کند لژ متدیست باشد یا لژ مشایخی، لژ باپتیستی باشد یا لژ پنطیکاستی. اما تنها از راه تولد در کلیسای عیسی مسیح می‌توانید وارد شوید، کلیسا همین است.

۱۴۳ مابقی محفل‌هایی هستند که مردم با هم در آن جمع می‌شوند، مانند اینکه کلاغ‌ها بر روی *این* شاخه می‌نشینند و-و کبوترها بر روی *آن* شاخه و غیره. آنها فضاهای مشارکتی شما هستند، منبع تغذیهٔ مشترک شما.

۱۴۴ ولی تنها از یک شاهراه می‌توان به کلیسای عیسی مسیح راه پیدا کرد. از راه تولد. از راه تولد!

۱۴۵ درست مانند پرنده‌ای که بارها در موردش گفته‌ام، مانند پرنده‌ای سیاه که بر روی شاخه‌ای نشسته و سعی می‌کند پرهای طاووس را روی بال خود قرار دهد و می‌گوید:«می‌بینید من طاووس خرامان هستم.» توجه می‌کنید؟ او پرهای طاووس را به خود چسبانده است، اگر او یک طاووس واقعی بود، طبیعتش پرهایی به آن شکل را بیرون می‌آورد.

۱۴۶ اگر کلیسای خدای زنده به راستی کلیسای خدای زنده باشد، بی‌گمان کلام خدای زنده را ارجح خواهد دانست. نیازی نیست به شکل مصنوعی پرهای طاووس را اضافه کنید بلکه به شکل طبیعی از وجودتان رشد خواهند کرد. می‌توانید به آن ایمان داشته باید. هر پری که به کلیسای خدا پیوسته باشد، کلام خدا خواهد بود. خداوند تنها کلام را به کلیسا تزریق می‌کند. آمین. زیرا طبیعت روح این است که کلام را متجلی سازد. آمین. سراپا شادم، این یک شادی روحانی و مقدس است. بله.

۱۴۷ چیزی نیست که فرایند خودتان باشد، چیزی نیست که بتوانید پدید آورید. نمی‌توانید پدید بیاورید...نمی‌توانید نجات را جعل کنید. نمی‌توانید عطایا را جعل کنید. شما باید عطایا را به همراه داشته باشید. مطمئناً. توجه دارید؟ گوسفند نمی‌تواند پشم ساختگی داشته باشد. باید پشم داشته باشد زیرا گوسفند است. با خود پشم دارد. درخت گیلاس نمی‌تواند گیلاس‌های تقلبی داشته باشد. باید گیلاس به بار آورد زیرا زندگی‌اش چنین تعریف شده است.

۱۴۸ و کلیسای خدای زنده این را تزریق نمی‌کند، سعی نمی‌کند خودش را شبیه چیزی درست کند. به فیض خدا همان چیزی هستند که از قبل بوده‌اند. کلام خدا با آنها پیوند دارد و آنها با کلام خدا. اعمالی که در آن یگانهٔ کامل، عیسی مسیح، خدای متجلی در جسم، دیده شد، در هر ایماندار تولد تازه یافته نیز به ظهور خواهد رسید. او چنین فرمود. آمین. نه چیز دیگری. پس، این امری حتمی است.

۱۴۹ اکنون برای کسی که هرگز صدای شیپور واقعی را نشناخته باشد، کمی گیج‌کننده است. کسی که هرگز در زمینهٔ شیپور آموزش ندیده باشد یا هیچ وقت آن را نشنیده باشد، ممکن است هنگامی که صدایی متفاوت از آنچه که شنیده را بشنود، کمی سردرگم شود. او همواره شنیده است، «عضو کلیسا شو. از *اینجا* یا *آنجا* نامه‌ات را بگیر.» ممکن است تمامش همین باشد. این تمام چیزی است که او می‌داند.

۱۵۰ اما زمانی که سخن از تعمید روح‌القدس و ظهور قوت خدا و کارهای او به میان می‌آید، می‌بینیم که چگونه به برکت آن، هم مردان و هم زنان خود را از آلایش گناه پاک می‌کنند و رفتاری خداپسندانه و کرداری درست در پیش می‌گیرند. در همین راستا، برکاتش یعنی تعمید و سخن گفتن به زبان‌ها، شفای بیماران، اخراج ارواح و نبوت، عطایا و رؤیاها و چیزهای دیگری که در کلیسا به ثمر می‌نشیند، برجسته می‌شود. هللویاه! این درست است. این مسائل برای کسانی که تا کنون صدای این نوع شیپور را نشنیده‌اند، کمی گیج‌کننده خواهد بود.

۱۵۱ می‌گویید:«بسیار خوب»، «کلیسای من این امور را تعلیم نمی‌دهد.» این یعنی که چنین کلیسایی شیپور انجیل را نمی‌نوازد. سپاس! درست است.

۱۵۲ اما هنگامی که سربازان آموزش‌دیده صدای شیپور را می‌شنوند، می‌دانند چگونه باید صف‌آرایی کنند. به پیش ای سربازان مسیحی! سپاس! این قطعی و حتمی است!

«از کجا می‌دانید که این امر قطعی است؟»

در کلام چنین آمده است.

می‌گویید:«بسیار خوب»، «کلیسای ما این امور را تعلیم نمی‌دهد.»

۱۵۳ اما شیپور چنین صدایی دارد. نمی‌خواهم بر اساس اعتقاد یک کلیسا تعلیم بیابم زیرا تزلزل‌پذیر است و فرو خواهد ریخت. اما اگر بر اساس کلام خدا تعلیم یافته باشید، آسمان‌ها و زمین زایل می‌شوند و این کلام هرگز زایل نخواهد شد. هر اعتقادنامه و هر چیز دیگری فرو خواهد افتاد. اما این کلام هرگز فرو نمی‌افتد. آمین. این آواز است. این همان آوازی است که می‌خواهم بشنوم. بله، آقا.

می‌گویید:«چطور آن را بشناسم؟»

۱۵۴ عیسی گفت:«گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند. آنها صدای شیپور مرا می‌شناسند.» او در انجیل یوحنا باب ۱۴، آیهٔ ۱۲ چنین گفت:«هرکه به من ایمان دارد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد.» حال، او چنین گفت.

اگر کسی بگوید:«خوب؟»

۱۵۵ در عبرانیان ۸:۱۳ آمده است، «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.»

می‌گویند:«تا در چه متنی باشد.»

۱۵۶ حال، گوسفند واقعی خواهد گفت:«بله-بله. لحن این صدا بیگانه است. صدایش درست نیست. شاید شیپور فرانسوی باشد. این همان شیپور نبود چون پیداست که کتاب مقدس آواز نامفهوم نمی‌دهد.»

۱۵۷ کتاب مقدس می‌گوید:«روح‌القدس را دریافت خواهید کرد.» نه اینکه «شاید.» «هر یک از شما دریافت خواهید کرد.» برای چه مدت؟ «برای فرزندان شما و فرزندان فرزندان شما و همهٔ آنانی که دورند یعنی هرکه خداوند خدای ما او را بخواند.» آواز این شیپور برای هر نژاد و نسلی نواخته خواهد شد و آنها صدایش را خواهند شنید. آنها به آن ایمان خواهند داشت، افرادی که برای زندگی مقرر شده‌اند. آمین. آنها به آن ایمان خواهند داشت زیرا می‌دانند که این آواز شیپور انجیل است. این آواز نامفهوم نیست. هر سرباز می‌داند که باید چگونه بایستد.

۱۵۸ حال شما پطرس، یوحنا، یعقوب، و کلیسای اولیه را می‌بینید که بدین شکل گام برداشتند زیرا این آواز شپیور را شنیدند که عیسی گفت:«در تمام عالم بروید و انجیل را موعظه کنید.» در مرقس باب ۱۶، بله، «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.» بر ما آشکار است که پطرس، یعقوب، یوحنا و دیگران با آن صدا هماهنگ شدند.

۱۵۹ پس چگونه می‌شود که به سمت دیگری می‌چرخیم و با صدای شیپور چنین سر ناسازگاری داریم؟ یکی به پیش می‌رود و دیگری عقبگرد می‌کند؟ یکی می‌گوید:«بسیار خوب، این به زمان دیگری مربوط می‌شد، آن-آن صدا برای عصر دیگری بود.» نه. نمی‌تواند چنین باشد.

۱۶۰ همهٔ سربازان مسیحی از صدای شیپور پیروی می‌کنند. خدا گفت که آن شیپور بود. او نمی‌تواند این اصل را تغییر دهد. این همان آوازی است که طبق گفتهٔ خدا زمانی که طنین‌انداز می‌شود، «همهٔ انسان‌ها خواهند دانست.» ولی شگفتا که کلیسا از کنارش می‌گذرد.

۱۶۱ دسته‌ای از مردم ایمان ندارند که مسیح به همان شکلی که رفته، بازمی‌گردد. در حالی که کتاب مقدس از بازگشت حقیقی مسیح سخن می‌گوید، بنابراین ما منتظر آمدنش هستیم. اگر امشب اینجا بازنگردد، باز فردا صبح چشم به راه خواهیم بود. اگر فردا صبح اینجا نیاید، فردا شب انتظارش را می‌کشیم. و در چینن انتظاری پایداری می‌کنیم. اگر به خواب رویم...رحلتمان بیهوده نخواهد بود. «زیرا صور خدا برای آخرین بار نواخته خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست. و آنگاه ما که زنده و باقی می‌باشیم با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه آنجا خواهیم بود.» این صدای شیپور است. اگر زنده باشم یا از دنیا رفته باشم، تفاوتی نمی‌کند. صدای شیپور را خواهم شنید. خواهم برخاست. جلال برخدا! برمی‌خیزم. بله. بله.

۱۶۲ عیسی گفت،«گوسفندانم صدای مرا خواهند شنید.» او کلام آشکارشده بود. هنگامی که...به این ترتیب گوسفندانش او را می‌شناشند.

۱۶۳ حال فریسیان آن عصر را در نظر بگیریم. آنها گفتند:«این مرد بعلزبول است.» در حالی که او بر سر چاه به آن زن از گناهانش و همسرانی که داشت گفته بود، در حالی که او به نتنائیل گفته بود که کجا بود یعنی زیر درخت، زمانی که فیلیپ او را خواند و او زیر درخت انجیر مشغول دعا بود، پس درمی‌یابیم چرا، معلمان آن عصر گفتند:«این مرد بعلزبول است. او ابلیس است. او پیشگو است.»

۱۶۴ اما نگاه پطرس، یعقوب و یوحنا و دیگر شاگردان دربارهٔ این مسائل فرق می‌کرد. آنها تشخیص داده بودند. چرا؟ آنها می‌دانستند که بر اساس کلام خدا، مسیح آمدنی بود. موسی با الهام روح گفته بود که مسیح خواهد آمد، او نبی خواهد بود. زمانی که آنها تحقق و اتمام اموری که اخبار کرده بود را دیدند، بی‌درنگ دریافتند که آن، خوراک گوسفندان است. دریافتند که همان شیپور بود. و آنها شروع به پیروی از آن کردند. «گوسفندانم آن را می‌شناسند،» زیرا کلام تجلی‌یافتهٔ خدا را مشاهده کردند.

۱۶۵ حال، مردم این روزگار به اموری چون تعمید روح‌القدس اعتقاد ندارند. کافی است به اینجا یا هر جایی که مردم از روح‌القدس برخوردارند، سری بزنید، در چنین فضاهایی مردم شاهد تحقق عینی وعدهٔ الهی هستند زیرا «گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند.»

آواز شیپور را می‌شناسند زیرا همان کتاب مقدس است. «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.» هنوز عبرانیان ۸:۱۳ دقیقاً به قوت خود باقی است.

۱۶۶ فرقی نمی‌کند چه شماری از شیپورهای مربوط به کلیساها نواخته می‌شود، برایم مهم نیست. می‌دانید که تعداد زیادی کلیسای شیپورچی هست، در هر زمینه‌ای شیپورشان را به صدا درمی‌آورند و می‌گویند:«روزهای معجزات سپری شده است. چیزی تحت عنوان شفای الهی وجود ندارد.»

۱۶۷ گوسفندان واقعی به آن گوش نمی‌دهند. اما از آن شیپور آوازی خوشایند می‌شنوند.

۱۶۸ شاید شیپور کلیسایی دیگر، آواز دیگری داشته باشد. شاید شما...بنگرید که امروز شیپورهای کلیسا به چه چیزی ندا می‌کنند. یکی به *این* راه فرامی‌خواند و دیگری به *آن* راه. و شیطان در پشت آن نشسته و می‌گوید:«چه خوب، ببین چگونه به جان هم افتاده‌اند. همین است. حتی نیازی نیست کاری بکنم.»

۱۶۹ اما برادر، باشد که مسلح شده از سردار سپاه فرمان بگیرید. بله! شما تحقق «به پیش ای سربازان مسیح» را خواهید دید. درست است. به صدای بوق‌ها گوش ندهید بلکه به صدای شیپور.

۱۷۰ اجازه دهید اینک تنها برای یک دقیقه اینجا مکث کنیم، به عقب برگردیم و کمی بررسی کنیم. داریم به انتهای جلسه نزدیک می‌شویم زیرا نمی‌خواهم شما را برای مدتی طولانی اینجا نگه دارم. اما اجازه دهید کمی عقب برگردیم و اندکی به اموری نگاه کنیم که از این صدا شنیدیم. بیایید برگیریم...و آنها مطمئن بودند. حال، به شما نشان داده‌ام که هر چیز دیگری سست و بی‌ثبات است. اجازه دهید فقط برای لحظاتی بر روی یک شخصیت متمرکز شویم.

۱۷۱ بیایید به ایوب نبی بنگریم. حال، آن مرد آزموده شد اما می‌دانست که خدا طالب قربانی سوختنی است. این چیزی است که خدا می‌خواهد و این تمام آنچه است که او می‌طلبد. فرقی نمی‌کند که چه مقدار بلایا برای خانۀ ایوب رخ داد...خدا همیشه...

۱۷۲ زمانی که می‌بینید شخصی دچار مشکلی شده است، الزماً شاید به این دلیل هم نباشد که او خارج از ارادۀ خدا قرار دارد. او در قلب خود می‌داند که نسبت به صدای شیپور گوش شنوا دارد یا نه.

۱۷۳ خدا قربانی سوختنی می‌طلبید و ایوب به درستی آن را انجام داد. تمامش همین است. آنها گفتند:«ایوب تو گناه مخفی داری. تو داری کاری انجام می‌دهی که اشتباه است.» اما او بهتر می‌دانست. او همان‌جا ایستاد زیرا صدای شیپور را شنید و درست موضع‌گیری کرد.

۱۷۴ و سرانجام درست در آخرین مرحله، هنگامی که او...شیطان بر او یورش برد و خانواده‌اش را گرفت، فرزندانش را گرفت، شترهایش را گرفت، تمام دارایی‌اش را گرفت و به سلامتی او خدشه وارد کرد. او بر روی تلی از خاکستر نشست. نگاه کرد، همه چیز از بین رفته بود. اما باز گفت:«می‌دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر بر زمین

خواهد برخاست. اگر چه کرم‌ها پوست مرا نابود کنند، بدون جسدم نیز خدا را خواهم دید.» چیز نامعلومی دربارهٔ آن وجود نداشت، وجود داشت؟ خیر. «من-من-من-من باور دارم که او زنده است.» ایوب گفت:«می‌دانم که خدا زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست. اگر چه کرم‌ها پوست مرا نابود کنند، بدون جسدم نیز خدا را خواهم دید.» باشکوه است! و چنین رخ داد. او بسیار مطمئن بود.

۱۷۵ روزی ابراهیم به کشتزار رفت و شنید که خدا می‌گوید:«ابراهیم، می‌خواهم...» خدا پیش از پیدایش کلام مکتوب، ابراهیم را ملاقات کرد و گفت:«ابراهیم می‌خواهم از همسرت ساره به تو پسری ببخشم.» و آن زن در آن موقع شصت و پنج سال داشت و ابراهیم هفتاد و پنج ساله بود. آنها برای این امر آمادگی داشتند و ابراهیم از شهادت دادن این مسئله عار نداشت. او می‌دانست که صاحب پسری خواهد شد.

۱۷۶ و کتاب مقدس گفت:«او از بی‌ایمانی به وعدهٔ خدا شک نکرد بلکه با یقین کامل گام برداشت.» آمین. یقین کامل یعنی اینکه او سرانجامِ امر را دیده است. آمین. موضوع از این قرار است. غایت و فرجام، انتهای راه است. آخرین چیز است. همهٔ آن است.

او گفت:«یقین کامل دارم که خدا وعده داد و خدا قادر است آن را به جا آورد.»

۱۷۷ آیا امشب یقین کامل دارید که این روح‌القدس است؟ آیا ایمان کامل دارید که این راه است؟ آیا یقین کامل دارید که خدا شفادهنده است؟ آیا یقین کامل دارید که او دوباره می‌آید؟ آیا یقین کامل دارید که او دیروز، امروز و تا به ابد همان است؟ آمین. یقین کامل! بله.

۱۷۸ اجازه دهید از شخص دیگری نام ببرم، ایلیا که بر روی کوه ایستاد. او نسبت به وضعیت ایزابل و آرایش صورت او اعتراض کرده بود و از آن وضعیت به ستوه آمده بود. او از اینکه زنان آن زمان در کوتاه کردن موها و روش‌های ناپسند دیگر آن روزگار از بانوی اول الگوبرداری می‌کردند، به ستوه آمده بود. این مسئله چنان از نظر ذهنی درگیرش کرده بود، که حس درماندگی به او دست داده بود.

۱۷۹ خدا مستقیماً به او گفت:«به آنجا برو. می‌دانی، حدود دو یا سه روز دیگر باران خواهد آمد. اما برو و خود را به اخاب بنما و به او بگو خداوند چنین می‌فرماید. شبنم و باران جز به کلام من از آسمان نخواهد بارید.» چه باشکوه!

۱۸۰ او نگفت:«اخاب، خوب، احتمال دارد، شاید، ممکن است به این شکل رخ دهد.» خیر. او یقین کامل داشت، به هیچ عنوان شک و تردید نداشت. «شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بارید.» آمین. جلال بر خدا! چرا؟ زیرا او آواز شیپور را شنیده بود. آن امری قطعی بود. او خدای خویش را می‌شناخت. از امور آگاهی یافته بود، هنگامی که خدا کلامی را جاری ساخت، تمام آسمان‌ها و زمین زایل می‌شود تا اینکه آن به وقوع بپیوندد، کلام خدا قطعاً محقق می‌شود. او از این بابت یقین کامل داشت.

۱۸۱ حال، او گفت:«ایلیا، می‌خواهم به خشک‌ترین مکان در ناحیه بروی و بر روی کوه بایستی، جایی که هیچ چشمه‌ای وجود نداشته باشد. ولی همان‌جا را برای تو مهیا ساختم.»

۱۸۲ ایلیا یقین کامل داشت. او از کوه بالا رفت و کنار نهر کریت نشست. «حال، این بالا باید چه کاری انجام دهم؟»

«غراب‌ها را امر فرموده‌ام تا تو را خوراک دهند.»

۱۸۳ «خداوندا، اکنون چگونه غراب‌ها...اینک، یک دقیقه صبر کن.» خیر، نه. شیپور آوازی سر داده بود. همین کافی بود. «چطور این امر رخ می‌دهد؟ من نمی‌دانم. برایم مهم نیست. توجه می‌کنید؟ این کار من نیست که در این مورد نگران باشم. این کار مربوط به خداست. او گفت و به غراب‌ها دستور داد.»

۱۸۴ «بسیار خوب، خداوندا، ممکن است لطفاً این مسئله را برایم شرح دهی و بگویی که آنها کجا...آن غراب‌ها به کدام مدرسه رفته‌اند تا بیاموزند که به زبان عبری سخن بگویند؟ چه نوع...آیا بر روی اجاق گاز غذا می‌پزند، یا با چوب آتش درست می‌کنند و چطور این کار را انجام می‌دهند؟ و کجا خواهند...چه نوع حیوانی را می‌کشند؟ آنها تنها پرندگانی کوچک هستند. چطور می‌توانند برای من گاو بکشند تا برای من ساندویچ گوشت گاو بیاورند؟» توجه دارید؟ دقت می‌کنید؟ چنین پرسش‌هایی اصلاً مطرح نبود.

۱۸۵ زمانی که خدا، شیپور خدا و آواز وی ندا داد و گفت:«مهیا ساخته‌ام!» (نه اینکه «ایلیا، ممکن است آن را انجام دهم.») «من آن را به انجام رسانیده‌ام. («آن را انجام خواهم داد.») آن را از پیش انجام داده‌ام.» آمین.

۱۸۶ امشب هم او همان خدای ماست. سخن از این نیست که «او انجام خواهد داد.» بلکه از قبل آن را انجام داده است. آمین. او از قبل مهیا ساخته است. آمین. نه اینکه «او قصد دارد، شاید یا احتمال دارد انجام دهد.» او از پیش مهیا ساخته است. «من به غراب‌ها امر کرده‌ام.»

۱۸۷ او روح خود را بر تمامی بشر فرستاد. او برکاتش را مقدر کرد. او به بالا صعود کرد و به آدمیان عطایا بخشید. برخی آن را به دست می‌آورند. برخی از آن رویگردان هستند. کار من این نیست که چگونگی نازل شدن آن را بررسی کنم. همین بس که روح نازل می‌شود. خدا گفت که چنین خواهد شد و چنین می‌شود. پطرس در روز پنطیکاست چنین گفت:«توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهانتان تعمید گیرید و عطایای روح‌القدس را خواهید یافت.» این امر چگونه محقق می‌شود؟ من نمی‌دانم. «این وعده است برای شما و فرزندان شما و همهٔ آنانی که دورند یعنی هرکه خداوند خدای ما او را بخواند.» خوب، از بیان چگونگی آن عاجز می‌ماندید. شیپور نواخته شده بود، به آن ایمان دارم. از آن اطاعت کردم و آن را به دست آوردم. آمین. هر چند در این باره دلیل بیاورید، سودی نخواهد داشت. آمین. می‌پذیرم که کامل نیستم. نه.

۱۸۸ مثل آن شب که آن خواهر رنگین‌پوست سالخورده گفت:«ای کشیش، آیا می‌توانم شهادتی دهم؟»

«بله، مادر جان.»

۱۸۹ گفت:«می‌خواهم این یک نکته را بگویم.» ادامه داد:«آنچه که می‌خواهم باشم، نیستم.» و گفت:«آنچه باید باشم، نیستم. اما این را هم می‌دانم که دیگر آنچه که بودم، نیستم.»

۱۹۰ این شهادت بیانگر احساس کنونی ما نیز هست. نیستم آنچه که قبلاً بوده‌ام زیرا امشب نجات‌یافته هستم که این به فیض خداست، و در زمان دریافت رسالت خود تعمید روح‌القدس را یافتم. آنجا در روز پنطیکاست، آن موعود ریخته شد، به آن ایمان دارم. هیچ چیز نامشخص یا ابهام برانگیز در این باره وجود ندارد. آن آواز را شنیدم. از آن اطاعت کردم و از چیستی آن اطمینان دارم. قطعاً. می‌دانم آن است. یقیناً.

۱۹۱ شمعون، پیر دانایی بود که حدود هشتاد سال داشت، قرنی چند بود که نبی‌ای در زمین ظهور نکرده بود اما او با نامی نیک و جایگاهی محترم در میان مردم زندگی می‌کرد. روزی روح‌القدس با او صحبت کرد و گفت:«شمعون، می‌دانی، تا نجات خداوند را نبینی، موت را نخواهی دید.» جلال بر خدا!

۱۹۲ شاید کاهن اعظم در حالی که چند بار دست به ریشش می‌کشید، گفته باشد:«شمعون، باید ریشت را از طرف دیگر شانه کنی.»

او گفت:«فرقی ندارد.»

«از کجا می‌دانی که حق با توست؟»

«روح‌القدس به من چنین گفت. من نخواهم مرد.»

۱۹۳ «چرا، شمعون، چرا تو...واقعیت امر این است که وقت چندانی به پایان زندگی‌ات نمانده است.»

۱۹۴ «برایم مهم نیست که چه می‌گویی. اما خدا به من گفت که تا نجاتش را مشاهده نکنم، موت را نخواهم دید. جای شک و ابهام نیست. من نخواهم مرد. تا او را نبینم موت را نخواهم دید.» آمین. همین است.

«شمعون، چگونه می‌خواهی او را ببینی؟»

«این دیگر به من مربوط نیست.»

«شمعون، او کجاست؟»

«نمی‌دانم.»

«چگونه به این امر پی برده‌ای که او را خواهی دید؟»

۱۹۵ «خدا چنین گفت. فقط همین. این کلام است. تا او را نبینم موت را نخواهم دید.» چه باشکوه!

۱۹۶ «بیچاره پیرمرد. می‌دانید دیگر چیزی در سر ندارد. پس او را به حال خود رها کنید.»

۱۹۷ اما بهرحال مسیح را دید. بله، آقا. خدا برای کسانی که به کلامش پایبند هستند، راهی مهیا می‌کند.

۱۹۸ عیسی در زمان حضورش بر این کرهٔ خاکی، مقابل قبر ایلعازر ایستاد.

۱۹۹ عیسی پیش از آن، با مردم سخن گفته بود و مسئلهٔ هویت خود را مطرح کرده بود، با اینکه پنجاه سال هم نداشت، می‌گفت ابراهیم را دیده است. توجه می‌کنید که چه یقینی داشت؟ او گفت:«پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم. من هستم.» نه «من بودم،» یا «خواهم بود،» بلکه «من هستم. من یقین دارم.»

۲۰۰ سپس در مقابل قبر ایلعازر، قبل از اینکه به آنجا برسد به مرتا گفت:«من قیامت و حیات هستم.» نه «من باید باشم» یا «خواهم بود،» بلکه «من هستم.» آمین.

۲۰۱ «اگر اینجا می‌بودی، برادرم نمی‌مرد. و لیکن خداوندا، اکنون نیز هرآنچه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.»

او گفت:«برادر تو دوباره خواهد برخاست.»

۲۰۲ «او در قیامت، روز بازپسین خواهد برخاست. او پسر خوبی بود. بله. ایمان دارم که او خواهد برخاست.»

۲۰۳ اما عیسی شانه‌های خود را بالا برد و چنین گفت:«من قیامت و حیات هستم.» نه اینکه «من خواهم بود، من باید باشم» یا غیره. «من هستم.» در این باره جای بحثی نبود. در بیان او اثری از دودلی و درماندگی نیست. هیچ چیز نامشخصی وجود ندارد. در او بلی بود.

۲۰۴ «من قیامت و حیات هستم. هرکه به من ایمان آورد اگر مرده باشد، زنده گردد. و هرکه زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد.» حال نه اینکه «ممکن است آنها نمیرند، شاید آنها نمیرند.» بلکه «آنها نخواهند مرد. هیچ چیز–هیچ چیز نامفهومی وجود ندارد. آنها نخواهند مرد.»

۲۰۵ «هرکه کلام مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.»

۲۰۶ «آیا آنها نباید در داوری بیایند؟» آنها در داوری نمی‌آیند. آمین. او داوری مرا برداشت. ما را با آن کاری نیست. آمین. موضوع از این قرار است. «از موت تا به حیات منتقل گشته است.» بله!

۲۰۷ حال، مرتا گفت که به آن ایمان دارد. اکنون، عیسی هرگز نگفت:«بسیار خوب، می‌دانی، با توجه به اینکه تو به آن ایمان داری و می‌دانی که من کلمه هستم، و–و من–من...می‌دانی که من همان هستم که باید می‌آمد. تو به آن اعتراف کرده‌ای. تو آن را باور داری. به تو می‌گویم که چه کار می‌توانیم بکنیم. بیا با هم نزد مشایخ کلیسا برویم و ببینیم که آیا می‌توانیم کاری در این زمینه انجام دهیم.» نه، خیر. او گفت:«من انجام خواهم داد...» نه اینکه «برویم و ببینم، اگر بتوانم او را برمی‌خیزانم.» «او را بیدار می‌کنم.» آمین. نه اینکه «سعی خواهم کرد.» بلکه «او را برمی‌خیزانم.» همه چیز روشن و قطعی بود. زمانی که او گفت:«او را بیدار می‌کنم. چنین خواهم کرد.» آواز نامفهومی وجود نداشت.

۲۰۸ و همانکه فرمود:«من چنین خواهم کرد،» به شما یک وعده داد. هللویاه! باشکوه است! آمین.

«می‌روم تا او را بیدار کنم.»

۲۰۹ مگر مسیح گفت:«این هیکل را ویران کنید، شاید کاری انجام دادم»؟ او گفت:«شما این قدس را ویران کنید و من دوباره آن را در سه روز بنا خواهم کرد.» در بیانش اثری از ابهام و دودلی نیست. «حال، من سعی خواهم کرد. همهٔ شما می‌توانید اطراف من بایستید و ببینید که من می‌توانم یا نه؟» نه؛ بلکه «من آن را بنا خواهم کرد.» در این گفتار اثری از ابهام و دودلی نیست. «من آن را بنا خواهم کرد. شما آن را ویران کنید، و من آن را بنا خواهم کرد.» باشکوه است!

۲۱۰ چرا؟ زیرا او می‌دانست که همان شخص است که داود در کتاب مقدس درباره‌اش سخن گفته بود. «نفس او را در عالم اموات نخواهم گذاشت و اجازت نخواهم داد که قدوس من فساد را ببیند.» و او می‌دانست که آن وعدهٔ کتاب مقدس در مورد اوست، بنابراین یقین کامل داشت.

۲۱۱ اینک، مگر نمی‌توانیم آن یقین کامل را داشته باشیم؟ ما او را به عنوان نمونه‌ای برای امور دیگر پذیرفتیم. آیا نمی‌توانیم همچون او در چارچوب کلام خدا، با یقین نبست به کلام، گام برداریم؟

۲۱۲ «من قیامت و حیات هستم.» «من دوباره آن را بنا خواهم کرد.» آمین. چرا؟ زیرا او می‌دانست که کلام در آن باره صحبت کرده بود و او مطمئن بود که چنین واقع خواهد شد.

۲۱۳ اگر من همان شخصی باشم که در یوحنا ۲۴:۵ به آن اشاره شده است، «هرکه کلام مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و من در آخرین روز دوباره او را برمی‌خیزانم. او در داوری نمی‌آید بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» این-این برای ماست. و از چه چیزی هراس داریم؟ چه چیزی مهم است؟

۲۱۴ چه فرقی می‌کند که لباس‌هایی از کدام مارک بر تن دارید؟ خود را چنین و *چنان* یا چیز دیگری می‌نامید. به فیض خدا، فرزندان خدا هستیم. به فیض خدا، از روح‌القدس پر شده‌ایم. مشایخی، متدیست، باپتیست، چه فرقی دارد *این* یا *آن* یا آن دیگری باشیم؟ اگر شخصی از روح‌القدس پر شده باشد، حیات رستاخیزبخش را در خود دریافت کرده است. آمین. بله. اینک، در روز پنطیکاست...

۲۱۵ عیسی در لوقا ۴۹:۲۴ خطاب به آنها چنین گفت:«اینک، من موعود را می‌فرستم.» نه اینکه «ممکن است آن را بفرستم. ببینم در این باره چه می‌توانم بکنم.» بلکه، «اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس در شهر اورشلیم بمانید تا زمانی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

۲۱۶ حال اگر آنها پس از اینکه شش روز صبر کرده بودند، می‌گفتند:«برای چه چیزی انتظار می‌کشیم؟ گمان می‌کنم باید آن را به ایمان بپذیریم. شما چنین فکر نمی‌کنید؟»

۲۱۷ اگر یعقوب در روز نهم می‌گفت:«شمعون، یک دقیقه بیا اینجا. می‌دانی، روزی احساس عجیبی داشتم.» توجه می‌کنید؟ «می‌دانی من چه فکر می‌کنم؟ گمان می‌کنم عیسی از ما نخواست که فقط اینجا منتظر بمانیم. فکر می‌کنم آن را به دست آورده‌ایم. آیا تو چنین فکر نمی‌کنی؟ بیا به کارمان ادامه دهیم. بیا خدمت خود را ادامه دهیم؟» اگر چنین می‌کردند، وعده محقق نمی‌شد.

۲۱۸ چرا؟ زیرا آنچه نبی گفته بود را می‌دانستند. حال گوش دهید. نبی گفت:«زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون، اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.» «به آنچه نیکوست، متمسک شوید.» «زیرا که با لب‌های الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهم نمود. و راحت همین است و آرامی همین است.» آنها می‌دانستند که تحقق این وعده، نقطهٔ عطفی خواهد بود.

۲۱۹ «روح خود را بر همهٔ بشر خواهم ریخت.» یوئیل ۲۸:۲، «خدا می‌گوید در روزهای آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند. و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت. و از بالا در افلاک عجایب و-و از پایین در زمین، آیات را از آتش و دود و بخار به ظهور آورم.»

۲۲۰ آنها می‌دانستند که آمدن روح‌القدس باید تجربیاتی را با خود به همراه داشته باشد. آنها به آوازی نامفهوم دل خوش نکرده بودند. بلکه وقتی احساس کردند که حرکتی آغاز شده و گواه کتاب مقدسی برای آن وجود دارد، پس دیگر مطمئن بودند. آنها به پشت‌گرمی آن، راهی شدند. مرا ببخشید. باشکوه است! آنها مطمئن بودند که آن، همان روح‌القدس بود.

۲۲۱ می‌دانید تا چه اندازه به این امر اطمینان داشتند؟ تا اندازه‌ای نسبت به این مسئله مطمئن بودند که پطرس، آن شخص عامی، بر روی کندهٔ درختی یا جعبه‌ای یا جایی دیگر ایستاد و گفت:«ای مردان یهود،» در حالی که مانند یک خروس جنگی کوچک سینهٔ خود را جلو داده بود، گفت:«ای مردان یهود و جمیع سکنهٔ اورشلیم! تا لحظاتی پیش از شما هراس داشتم اما اکنون نه. این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید. زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید. بلکه این همان *است*.» «*امیدواریم* که همان باشد، *گمان* می‌کنیم که این همان است»؟ او گفت:«این همان *است* که یوئیل نبی گفت.» هللویاه! هیچ چیز نامشخص و نامفهومی وجود نداشت. «این همان *است* که یوئیل نبی گفت.» باشکوه است!

۲۲۲ عیسی در مرقس ۱۶ به کلیسای خود رسالتی بخشید و گفت:«به تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.» «آیا احتمال دارد، باید، شاید، یک بار آنها از این آیات برخوردار باشند؟» «این امور همراه آنانی خواهد بود که ایمان دارند. این آیات همراه ایمانداران خواهد بود. به نام من دیوها را بیرون کنند. به زبان‌های تازه حرف زنند. اگر مار بردارند یا زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند. اگر بر بیماران دست بگذارند شفا خواهند یافت.» نه اینکه «شاید.» بلکه «این آیات همراه خواهد بود. این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.»

۲۲۳ برادر و خواهر، اجازه دهید ظرف دقایقی به گفته‌هایم چیزی اضافه کنم. من آن را باور دارم. باور دارم که هر چیز دیگری که مخالف آن است، درست نیست. باور دارم که هر چیزی که به ضد آن است، به شکست خواهد انجامید. ایمان دارم، برایم مهم نیست که چه تعداد کمونیسم یا چه تعداد از *این* گرایش‌ها یا از *آن* گرایش‌ها وجود دارد، کلیسامحوری و روم‌محوری و همهٔ چیزهای دیگر، آمریکامحوری و هر چیز دیگر با شکست روبرو خواهد شد.

۲۲۴ اما کلام تا ابد استوار خواهد ایستاد زیرا این یک کلام است. قبل از اینکه کلمه گردد، باید یک فکر بوده باشد. کلمه، فکر بیان‌شده است. و خدا در جاودانگی آن را در فکر خود نقش بست. او افکار خویش را جاری ساخت. آن کلمه شد و کلمه باید تجلی می‌یافت.

۲۲۵ به همین دلیل وقتی از مسیح موعود صحبت می‌کند، مسیح موعود باید بیاید. خدا گفت که در روزهای آخر کلیسایی بی‌لکه و بی‌چین و چروک خواهد بود، بنابراین کلیسا این چنین خواهد بود. هللویاه! او این را فرمود. من کلام او را برمی‌گیرم. به آن ایمان دارم.

۲۲۶ باور دارم او روح‌القدس را به هر باورمندی که ایمان داشته باشد، وعده داد. باور دارم که در روز پنطیکاست پطرس آن موعظهٔ به یادماندنی را ایراد کرد و همه را به توبه و تعمید فراخواند تا این آیات و دیگر موارد جاری شود. «هرکه نام خداوند را بخواند، نجات یابد.» ایمان دارم که این حقیقت است و برای آن ایستادگی کردم. من تجلی این امور را دیده‌ام.

۲۲۷ آگاهانه در این راه پیکار می‌کنم. آگاهانه در این راه گام برمی‌دارم. قبل از اینکه قدمی بگذارم، باید هر مانع و پیچک مزاحم را از سر راه خود بردارم. ولی هر گام به جلو پیشروی است. آمین. فقط چاقویی بردارید و آن مانع را ببرید.

۲۲۸ بسیاری از شما دوستان ارجمند، پل رادر را به یاد دارید. واعظی جوان بیش بودم. همیشه به فورت وین به خیمهٔ ردایگر می‌رفتم تا به موعظه‌های او گوش کنم. شخصی بسیار فرهیخته! او در راه برگشت شلوار خود را تا می‌زد و دست‌هایش را بلند می‌کرد و همچون خرسی می‌نالید، فکر می‌کردم می‌خواهد از روی منبر بپرد. هنگامی که او...با یک متن شروع می‌کرد، بله، از پیدایش شروع می‌کرد و با مکاشفه به پایان می‌رساند، یعنی هرچه که در گذشته و در پیش رو بود.

۲۲۹ گفتنی است پل شخص محجوبی بود. روزی صحبت می‌کرد و گفت:«در ارگان، الواربر بودم.» در واقع اهل آنجا بود. گفت:«می‌دانید، روزی،» چنین ادامه داد:«من جایی در حصاد خدمت مشغول بودم.» اکنون فراموش کردم آن محل کجا قرار دارد. او داشت کار خدمتی خود را انجام می‌داد.

۲۳۰ او به خدا و شفای الهی ایمان داشت. پل به موضعی اشاره کرد که کلیسا دنیوی امروزی اختیار کرده است، او گفت:«اگر پیغام فیض را به پنطیکاستی‌های دوآتشه فروخته بودم، به جای هرآنچه که اینجا برای شما انجام داده‌ام،» گفت:«همواره موجبات

نگرانی خود را فراهم ساخته‌ام و درگیر برنامه‌ای شده‌ام که هزاران دلار بدهی به بار آورد. خود را به زحمت انداخته‌ام تا حدی که به سرطان مبتلا شدم و اکنون در حال مرگ هستم. اگر پیغام فیض خود را به پنطیکاستی‌های دوآتشه می‌فروختم، خدا مرا به فراوانی برکت می‌داد.» درست است.

۲۳۱ گفت به جایی در انتهای پایین جنگل‌ها رفته بود و به تب سیاه یا بیماری دیگری مبتلا شده بود. هولناک بود. در چنین شرایطی از جنگل برمی‌گشت، او به شفای الهی ایمانی راسخ داشت. و تعریف کرد که بیماری پیوسته وخیم‌تر می‌شد. او بی‌وقفه دعا می‌کرد. مبشران دیگر بر آن شدند تا با قایقی دنبال پزشک بروند. البته آوردن پزشک هم چند روز طول می‌کشید. و او گفت:«من-من...این کار را نکنید. فقط تنهایم بگذارید.» گفت:«اگر خدا مرا شفا ندهد، رهسپار سرای آسمانی خواهم شد.»

۲۳۲ بنابراین از همسرش خواست که در اتاق کنارش بماند. اتاق تاریک‌تر و تاریک‌تر می‌شد. و او همسرش را صدا کرد و به او گفت:«دست مرا بگیر.» گفت:«فقط برای من دعا کن. اکنون دارد تاریک می‌شود.» گفت:«حس می‌کنم سایه‌هایی گرداگرد مرا می‌گیرند.» گفت:«نگه دار...در حالی که این دنیا را ترک می‌کنم فقط دست مرا بگیر و دعا کن.» او خود را آماده کرد تا خدا را ملاقات کند.

۲۳۳ و چنین بیهوش شد. گفت که آرزو داشت تا دوباره به اینجا یعنی به ارگان برگردد و همانند دوران جوانی‌اش الوار بشکند. تعریف کرده بود که روزی رئیس اردوگاه به او گفته بود:«پل به قسمت مشخصی از تپه برو و اندازهٔ مشخصی از یک نوع درخت خاص را بیاور.»

۲۳۴ او تعریف کرد که با پاهای نیرومند جوانش به سمت تپه دوید و با ضرباتی محکم درخت را به زمین انداخت و شاخه‌های اضافی آن را جدا کرد و با تبر آن را شکافت. آن چوب کاج نرم بود و آن تبر تیز، بزرگ و دولبه که به آسانی در چوب فرو می‌رفت. با خود اندیشید و گفت:«بسیار خوب، آن را تا پایین تپه حمل خواهم کرد.»

۲۳۵ آن مرد قوی و نیرومند گفت:«همیشه در تمرین‌های روزانهٔ خود زانوهایم را به هم می‌چسپانم و با پشت خود که پهن‌ترین قسمت بدن انسان است، اشیا را بلند می‌کنم.» ماهیچه‌های پشت، شانه‌هایش و نیز پشت پاهایش ورزیده بودند. گفت:«کندهٔ بزرگی بلند می‌کنم.» آن را روی شانه‌هایش گذاشت و به راه افتاد. اما گفت:«این یک کندهٔ معمولی است ولی،» گفت:«من فقط...» [برادر برانهام به میکروفن ضربه می‌زند-گروه تألیف.] (ببخشید.) گفت:«عملاً قادر نبودم آن کنده را حرکت دهم.» (ببخشید.)

۲۳۶ گفت:«نمی‌توانستم آن کنده را حرکت دهم.» گفت:«تقلا کردم، سعی و کوشش کردم آن را بلند کنم ولی نتوانستم چنین کنم.» گفت:«تمام نیروی خود را به کار بردم.» گفت:«نمی‌توانستم حتی کنده را حرکت دهم.» و گفت:«سرانجام، بسیار ضعیف شده بودم و مقابل درخت نشستم و شروع کردم به پاک کردن عرق‌هایم. کاملاً خسته شده بودم.»

۲۳۷ سپس گفت:«پس از مدتی، صدای رئیس خود را شنیدم.» گفت:«این دلنشین‌ترین صدایی بود که تا به حال شنیده بودم.» و گفت:«وقتی به اطراف برگشتم صدا به من گفت؛ پل و من پاسخ دادم بله رئیس، چه شده؟ گفت، داری چه چیزی را به زور حمل می‌کنی؟» گفت:«خوب، به من دستور دادید تا آن را به پایین اردوگاه بیاورم و من هم با آن درگیرم. رئیس، من-من نمی‌توانم آن را انجام دهم. او گفت، پل آیا *آنجا* آن رودی که پایین به سمت اردوگاه جاری است را می‌بینی؟ گفتم، بله. گفت، آن رودخانه درست به سمت اردوگاه جریان دارد. پس چرا به سادگی آن را در آب نمی‌اندازی تا روی آن بپری و سوار بر آن به سمت اردوگاه بیایی؟ گفتم، تا به حال به این فکر نکرده بودم.»

۲۳۸ بنابراین، او آن را در آب غوطه‌ور ساخت، بر روی آن پرید و گفت:«چه خوب است!» شروع کرد صدای چلپ و چلوب آب را درآوردن و به هوا می‌پرید و همان‌طور که در میان امواج آب بالا و پایین می‌رفت، با صدایی بلند فریاد می‌زد و سوار بر آن کنده در آب پیش می‌رفت، می‌رفت و بانگ برمی‌آورد:«بر آن سوارم! بر آن سوارم!»

۲۳۹ هنگامی که به خود آمد اولین جمله‌ای که بر زبان آورد، همان بود، او بر روی کف اتاق بود و همسرش همراه او فریاد برآورد. او فریاد خوشحالی برآورد و گفت:«بر آن سوارم! بر آن سوارم! بر آن سوارم!» برادران!

امت‌ها فرومی‌پاشند، بنی‌اسرائیل برمی‌خیزد،
نشانه‌هایی که انبیا از پیش اخبار کرده بودند؛
زمان امت‌ها اندک و سراسر پر هراس؛
«ای پراکنده‌شدگان، به موطن خویش بازآیید.»

۲۴۰ این پیغام برخاسته از کلام خدا حقیقت است. زنده یا مرده، بر کشتی کلام خدا سوارم. من...من با آن درگیر نمی‌شوم. با آن درگیر نمی‌شوم. تنها آن را برمی‌گیرم و با آن حرکت می‌کنم. اگر منتقدان چیزی بگویند، باکی نیست. هر آب جاری را به کنار می‌زنم. یکی از همین روزها سوار بر کلام خدا وارد اردوگاه می‌شوم. آمین. مطمئن هستم که به آنجا می‌رسم.

دعا کنیم.

۲۴۱ چرا کوله‌بار گناهانتان را به زور حمل می‌کنید؟ چرا باید در شرایطی که هستید باقی بمانید، چرا مأمن خود را نمی‌شناسید و از کلیسایی به کلیسایی دیگر و از مکانی به مکانی دیگر می‌روید؟ چرا امشب بر صلیب استوار نشوید و بر کشتی کلام سوار نشوید؟ چرا امشب سلاح وعدهٔ خدا را برنمی‌گیرید و بر آشفتگی و تیرگی سوار نمی‌شوید تا وارد فضای روشنایی گردید؟ با کلام مجادله نکنید. نگران تحقق آن نباشید. تنها کافی است به آن ایمان داشته و آن را بپذیرید. ملکوتی است که پایدار است. وارد کشتی کلام شوید.

۲۴۲ اگر امشب بیمارید، وعدهٔ خدا را برگیرید، «من خداوندی هستم که همهٔ بیماری‌ها را شفا می‌دهم.»

۲۴۳ «برادر برانهام، چگونه خوب می‌شوم؟ دکتر گفت مشکل قلبی دارم، سرطان دارم، به *این* یا *آن* مبتلا هستم،» هرآنچه که هست، «من ناشنوا، لال، نابینا هستم.» هرچه هست. همین بس که وعدهٔ خدا را بپذیرید و بر آن سوار شوید.

۲۴۴ بیایید یک کاغذ بسیار بزرگ برداریم و آن را اینجا نصب کنیم و بر روی آن بنویسیم، «امشب دعای ایمان بلند کرده شد، می‌خواهم برآن سوار شوم. کتاب مقدس گفت، دعای ایمان بیمار را شفا خواهد داد و خدا او را خواهد برخیزانید. اگر او گناهی مرتکب شده باشد، بخشیده خواهد شد. سوار بر این وعده پیش می‌روم. به آن ایمان دارم.»

۲۴۵ اگر اشتباهی مرتکب شده‌اید، اگر خودرأی هستید، «هرکه گناه خود را بپوشاند، کامیاب نخواهد شد. اما هرکه به گناهان خود اعتراف کند، رحمت خواهد یافت.» چرا اعتراف آن را نکنیم؟

«خوب، برادر برانهام، باید چه کنم؟»

۲۴۶ آن را اعتراف کن و سپس بر آن سوار شو. خدا چنین گفت. با این کار گناهانتان برداشته می‌شود.

۲۴۷ آیا امشب اینجا کسی در میان شما هست که تا به کنون به وعدهٔ خدا برای نجات جان خود، اطمینان نداشته ولی دوست داشته باشد در حالی که به پایان جلسه می‌رسیم برایش دعا شود؟ می‌توانید به سادگی دست خود را بلند کنید و بگویید:«برادر برانهام، برای من دعا کن. می‌خواهم پریشانی خود را رها کنم.» خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. «می‌خواهم رها کنم...» مادر جان خدا به شما برکت دهد. «می‌خواهم پریشانی خود را رها کنم.» برادر، خدا به شما برکت دهد. آقایی که در آنجا هستید، خدا به شما برکت دهد. خانم جوان، خدا به شما برکت دهد. بسیار خوب. خوب است. خدا به شما برکت دهد. «می‌خواهم هم اینک پریشانی خود را به پای او بریزم و سوار بر وعده‌اش پیش روم. ایمان دارم که او چنین وعده داد، هرکه نزد من آید او را بیرون نخواهم کرد.»

۲۴۸ «هیچ احساسی ندارم. شب گذشته دعا کردم، برادر برانهام، حس نمی‌کنم که بهتر هستم.» این چنین کاری از پیش نمی‌رود. من بر روی احساسات خود سوار نیستم. بلکه بر کشتی کلام او. این وعدهٔ اوست.

۲۴۹ «برادر برانهام، چهار یا پنج بار پای قربانگاه رفته‌ام و سعی کرده‌ام تا روح‌القدس را بیابم. آن را دریافت نکرده‌ام.»

۲۵۰ مشکلی نیست. کافی است بر روی آن کنده بایستید، آن شما را درست به اردوگاه، به اردوگاه نخست‌زاده، به اردوگاه مقدسان می‌رساند. شما به آنجا خواهید رسید. تنها بر روی کندهٔ خود بایستید و با تمام قوت و قدرت خود فریاد برآورید، جلال بر خدا باد. این روش کارساز است.

۲۵۱ دقایقی پیش سرهای خود را برای دعا خم کردیم، آیا به راستی می‌خواهید بر آن سوار شوید؟ آن مسئله که قلب شما را آزار می‌دهد هم هست، پس آیا دوست دارید

به اینجا بیایید و برای دقایقی پای قربانگاه بایستید و اجازه دهید دعا کنیم و بر شما دست بگذاریم؟ چنانچه بیایید، خوشحال خواهیم شد.

۲۵۲ اجازه دهید همان چیز کوچکی که امشب در قلب شما قرار دارد را برداریم، همان چیزی که می‌گوید، «تو در اشتباهی، تو در اشتباهی. حال دست خود را بلند کن.» بسیار خوب.

۲۵۳ پای خود را بر روی کنده گذاشته‌اید، بر روی کندهٔ وعده‌اش؛ سوار بر آن صلیب خوارشده. اکنون این صلیب را دربرگیرید. به اینجا بیایید و بگویید:«اینک می‌خواهم بر روی آن سوار شوم. هم اینک می‌خواهم به آن ایمان بیاورم. می‌خواهم آن را قبول کنم. به آن ایمان دارم. هرگز تغییر عقیده نخواهم داد. اراده کرده‌ام که با آن کلام بمانم تا زمانی که تأیید شود. سپس وقتی تأیید شد، سراغ یکی دیگر می‌روم و شروع می‌کنم و سوار بر آن ادامه می‌دهم.» توجه می‌کنید؟

۲۵۴ بدین سان کلمه به کلمه، مرحله به مرحله هرآنچه که خدا به شما وعده داد را به دست خواهید آورد. برای آنانی که با آن پیش می‌روند «همه چیز ممکن است». وعدهٔ او را برگیرید زیرا که به یقین شما را به اردوگاه خواهد آورد. شما را به حضور خدا خواهد آورد.

۲۵۵ آیا در حالی که اکنون سرهایمان را خم کرده‌ایم، اینجا می‌آیید؟ و برای هر آنکه بخواهد پای قربانگاه حاضر شود، برای لحظاتی دعا می‌کنیم.

۲۵۶ «خداوندا، خداوندا بر آن سوار هستم، ایمان دارم. همهٔ تردیدهای خود را در آن چشمه مدفون کردم. خداوندا، می‌آیم. به آن ایمان دارم. امشب به قلمرو کلام پا می‌گذارم و می‌خواهم با همهٔ وجود خود به آن ایمان داشته باشم. از راه کلامت به تو می‌رسم.»

۲۵۷ بانویی گرامی اینجا پای قربانگاه حضور یافتند تا به خدا نشان دهند که آمادهٔ حرکت هستند. عزیزانی که سرهایتان را خم کرده و دستانتان را بالا برده بودید و می‌خواستید که در دعاها به یاد آورده شوید، نمی‌خواهید بیایید؟ آیا به اینجا خواهید آمد؟ خدا به شما برکت دهد. فقط جلو بیایید. تنها همین. بالا بیایید و اینجا بایستید. بگویید:«می‌خواهم بر آن سوار شوم. خدایا، تو وعده می‌دهی، باری بر قلبم سنگینی می‌کند و اکنون می‌خواهم بر آن سوار شوم. و می‌خواهم درست بر روی آن بایستم تا مرا به اردوگاه بیاورد. دارم دقیقاً به اردوگاه مقدسان حضرت اعلی وارد می‌شوم.» خدا به شما برکت دهد. خوب است. شما عزیزانی که قصد دارید بر آن سوار شوید، اکنون بیایید. واقعیت وجودتان را به حضور او بیاورید، بگویید:«من چنین هستم، ادعایی ندارم.»

۲۵۸ به یاد داشته باشید. می‌گویید:«آیا بحث یک درخت است؟» بله. آن یک درخت بود که روزی قطع شد و دوباره در جلجتا بازنشانده شد. تنها کافی است که امشب با وعدهٔ خدا بر روی آن درخت بروید. کلام خدا بر آن درخت آویزان شده بود.

۲۵۹ من بر روی آن سوار می‌شوم. هدفم این است که با همهٔ وجود به آن ایمان داشته باشم. زمانی که به اینجا می‌آیم مایلم در حد امکان سودمند باشم و به برادران خود دست دهم.

۲۶۰ خدا به شما برکت دهد، به خاطر موضع دلیرانه‌ای که اختیار کردید. از شما می‌خواهم که برای یک لحظه اینجا بایستید تا دعا کنیم. برادرم، خدا به شما برکت دهد. خواهر گرانمایه‌ام، خدا به شما برکت دهد. خداوند عیسی...؟...برادرم، خدا به شما برکت دهد. خواهر، خدا به شما برکت دهد. «مرا هدایت کن.» باشد که در گذر از رودخانه هدایتتان کند.

۲۶۱ به یاد داشته باشید، در جایگاه یک خادم مسیح، مسئول بازگو کردن کلام هستم. نسبت به شهادت خود مسئولیت دارم. و امشب چنین می‌ایستم...

۲۶۲ مردی پنجاه و پنج ساله هستم، پنجاه و سه ساله. در واقع در آوریل، پنجاه و چهار ساله می‌شوم، اینجا ایستاده‌ام و می‌دانم که شاید آخرین رؤیای من باشد، شاید آخرین روزهای من بر این کرهٔ خاکی باشد. شاید در یکی همین روزها از میان شما برداشته شوم. معنی آن رؤیا را نمی‌دانم. کافی است به نوارها گوش دهید و خودتان نتیجه‌گیری کنید. نمی‌دانم معنای آن چیست. آیا اینجا خواهم ماند، به گمانم شاید این آخرین پیغامی باشد که اینجا در فینیکس موعظه می‌کنم و شاید به فرجام رسیده‌ام و باید به خاطر سخنانم در پیشگاه حق پاسخگو باشم، آیا با این اوصاف، به خود اجازه خواهم داد که دروغ‌پردازی کنم؟

۲۶۳ برادرانم و خواهرانم، اجازه دهید این را به شما بگویم. شما در جلسات حضور داشته‌اید. بر امور، بصیرت و آگاهی دارید. آیا تا به حال چیزی در نام خداوند به شما گفته‌ام که واقع نشده باشد، از همه می‌پرسم. خیر، آقا. در سراسر دنیا، با هزاران رؤیا، هرگز چنین نشده است. امشب حقیقتی را برای شما بازگو می‌کنم، خون عیسی مسیح برای زدودن و پاک کردن هر لکه‌ای کفایت می‌کند، و همین‌طور خواهد بود.

چشمه‌ای است لبریز از آن خون، (اکنون در آن ایستاده‌اید.)
زِ خونِ جاری شده از رگ‌های عمانوئیل، (تنها چیز مطمئنی
که بر روی زمین گذاشته شده است.)
آنجاست که گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران،
از لکه‌های جرم و گناه فارغ می‌گردند.

۲۶۴ حال می‌خواهم از این خادمان و برادران درخواست کنم که میان جماعت بروند. هرکه...آیا روش شما این است که از خادمان بخواهید که برای جماعت دعا کنند؟ همهٔ خادمان اینجا تشریف بیاورند، سپس عزیزانی که برای نجات جان‌ها بار دارند، تشریف بیاورند و در قالب گروه دعا اینجا بایستند، ما چنین متحد می‌شویم و مسائل حاشیه‌ای را از فکر خود دور می‌کنیم و خود را از آنها جدا می‌کنیم. این مردان و زنانی که امشب سرنوشت خود را با خون عیسی مسیح مهر کرده‌اند، به پشت‌گرمی کلام خداوند به حضور و درگاهش آمده‌اند، به پشت‌گرمی کلام او آمدند و می‌گویند:«خداوندا، اینجا

هستم. تنها می‌توانم خود را به تو تقدیم کنم و بس، مرا چنین بپذیر.» آیا حاضرید در کنار این عزیزان بایستید؟ هرکه می‌خواهد بیاید و بایستد. برادرانم، خدا به شما برکت دهد. بسیار زیباست. دوست دارم افراد دلیری را ببینم که چنین برای جان‌ها بار دارند. برادرانم، به نظرم خوب است. حرکت کنید. این چنین خوب است. کنار هم بایستید. بیایید حالا...

۲۶۵ اگر نوازنده برای نواختن آماده است، بیایید هم اینک این سرود را با لطافت، آرامش و در حرمت و احترام بخوانیم.

۲۶۶ ما در حضور یک اسطوره یا چیزی از این دست حاضر نشده‌ایم. در حضور چیزی که اعتقادی را برای ما به ارمغان می‌آورد، حاضر نشده‌ایم. بلکه به حضور خدا آمده‌ایم، در حضور یهوه خدای قادر مطلق که چنین وعده می‌دهد، «هرگاه دو یا سه نفر در نام من جمع شوند در میانشان حاضر خواهم بود.» با او صحبت کنید چنانکه با دوست خود صحبت می‌کنید، بگویید:«خداوندا، متأسفم. گناه کرده‌ام.» و سرود خواهیم خواند.

چشمه‌ای است لبریز از آن خون،
زِ خونِ جاری شده از رگ‌های عمانوئیل،
آنجاست که گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران،
از لکه‌های جرم و گناه فارغ می‌گردند.

آن دزد بالای صلیب شادمان شد
چون چشمه را در روز خود دید؛
هر چند شاید چون آن دزد ناپاک بودم،
فرو شست آن چشمه، ناپاکی مرا.

از آن دم که به ایمان آن نهر را دیدم
همان نهر جاری از زخم‌هایت،
عشق رهایی‌بخش، سرود من بوده است،
و تا دم مرگ نیز همچنان خواهد بود.

۲۶۷ اکنون کمی واقع‌بین باشید. شما چیزی نیستید. هیچ از یک از ما چیزی نیست. فقط خالصانه و با تمام وجود، قلب‌ها و سرهای خود را فرود آورید، هر جای ساختمان که هستید.

۲۶۸ ای پدر آسمانی ما، می‌دانم که کلام تو عین حقیقت است. زایل نخواهد شد. سخنان خداست. به سخنی خودِ خداست. و تو گفتی:«هرکه نزد من آید او را بیرون نخواهم کرد.» و این مردان و زنان ملزم شده‌اند، می‌دانند که در خطا به سر می‌برند، ولی خداوندا امشب به جلو گام برداشته‌اند تا به اشتباهات خود اعتراف کنند، آنها در درون به خود آمده، به خود جنبیده‌اند تا به آن سرچشمهٔ مبارک برسند. هم اینک این عزیزان با سرها و قلب‌هایی کرنش کرده، اینجا ایستادند تا آزادانه از آب رایگان زندگی‌بخش برخوردار شوند، یعنی همان چیزی که خدا وعده داده بود. پدر، آنها را در ملکوت خودت بپذیر. آنها از آنِ تو هستند.

۲۶۹ تو گفتی:«کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه اول پدرم او را جذب کند. و همهٔ آنانی که پدر به من بخشید، نزد من خواهند آمد.» همین امر نشان می‌دهد که خدا آنها را به عنوان هدیه‌ای محبت‌آمیز به مسیح سپرده است. و خداوندا، آنها اینجا ایستاده‌اند. «هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.» و خدایا دعا می‌کنم که امشب در حالی که اینجا ایستاده‌اند، از آنها محافظت کنی و حینی که اینجا پای قربانگاه حضور دارند، به آنها تعمید روح‌القدس را عطا کنی.

۲۷۰ باشد که هم اینک قدرت عظیم مسیح زندگیشان را لبریز سازد! آنها اعتراف کرده‌اند. جلو آمده‌اند. او گفت:«هرکه مرا در برابر مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدرم و فرشتگان مقدس او را اقرار خواهم کرد.» ما می‌دانیم که این کار در حال انجام است.

۲۷۱ اکنون خداوندا، آنها را در پادشاهی وعده، به روح‌القدس مهر کن. این را عطا کن، ای خداوند. روح خود را بر آنها بریز و آنها را از روح خدای زنده پر ساز تا آنها در تمام روزهای زندگی خود شهادت زنده‌ای برای ملکوت خدا باشند.

۲۷۲ اکنون حضار محترم لطفاً بایستید. حال همه دعا کنیم. می‌خواهیم دعا کنیم تا آنهایی...

۲۷۳ حال هر یک از شما عزیزانی که امشب به این بالا آمدید، حس کردید که در قلب خود گناهی داشته‌اید، کاری نیست که بتوان انجام داد جز اینکه به آن ایمان داشته باشید. روح...شما به ایمان *این* را پذیرفتید. شما پذیرای ایمان شدید. عیسی گفت:«کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه اول پدرم او را جذب کند. و همهٔ آنانی که پدر به من بخشید، نزد من خواهند آمد.» او آن را دریافت خواهد کرد. کاری دیگری جز این نمی‌تواند بکند زیرا او خود آن را وعده داد. توجه می‌کنید؟ اکنون بر احساسات خود تکیه نکنید. بر کلام او تکیه کنید. دقت می‌کنید؟ کلام چنین گفت.

۲۷۴ «هرکه کلام مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان آورد.» به زمان حال اشاره دارد، «حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» روح‌القدس تجربه‌ای از پر بودن و آراسته بودن به قدرت، به جهت خدمت است. و اقرار و دریافت کردن مسیح، یعنی ایمان داشتن و اعتراف کردن و حس آزادی داشتن از این حیث که خدا گناهانتان را بخشیده است.

۲۷۵ و او بر بنیاد کلامش گفت:«کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه اول پدرم او را جذب کند.» توجه می‌کنید؟ حال، ابتدا خدا شما را جذب کرد. «هرکه نزد من آید، او را بیرون نخواهم کرد.» دقت دارید؟ توجه می‌کنید؟ شما-شما آن را دریافت کرده‌اید. تنها چیزی که شما...

۲۷۶ او برای شما مرد. هزار و نهصد سال پیش گناهان شما آمرزیده شد. کافی است قدم بردارید و آنچه که او به خاطر شما انجام داد را بپذیرید. دقت می‌کنید؟ و آیا ایمان دارید که او به خاطر گناهان شما مرد؟ آیا او را به عنوان کفارهٔ خود خواهید پذیرفت؟ به سخنی دیگر، او را بپذیرید همان‌طور که او گناهان شما را برداشت.

۲۷۷ از اینکه گناهان شما را برداشته، شادمان و سپاسگزار هستید؟ آیا ایمان دارید که او این کار را کرد؟ پس فقط دست خود را بلند کنید و بگویید:«ایمان دارم که گناهم را برداشت.» آمین، «گناهم را برداشت.» بسیار خوب.

۲۷۸ اکنون، شرایط یافتن تعمید روح را دارید.

۲۷۹ اگر هنوز تعمید مسیحی نگرفته‌اید، یکی از این برادران در اینجا ترتیبی خواهد داد که تعمید مسیحی بگیرید.

۲۸۰ و اما، «این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود،» یعنی پیش از اینکه آنها تعمید بگیرند، «این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح‌القدس بر همهٔ آنان نازل شد.» چرا؟ زیرا آنها همه منتظر بودند. حال، شما نیز انتظار می‌کشید. در پی چیزی هستید که شما را برای ملکوت خدا مهر کند، چیزی که برای شما واقعی باشد. شما می‌خواهید... مگر هر یک از شما نمی‌خواهید روح‌القدس را بیابید؟ مگر آن را نمی‌خواهید؟ مطمئناً، در پی آن هستید. آن نگه دارندهٔ قوت شماست. توجه می‌کنید؟

آنها در آن بالاخانه بودند،
در نامش دعا می‌کردند...
تعمید روح‌القدس را دریافت کردند،
و قدرت خدمت پدیدار گشت.

۲۸۱ دقت می‌کنید؟ شما اکنون در پی آن هستید. و هم اینک می‌توانید از آن برخوردار شوید. هم اکنون این امکان در دسترس شماست.

۲۸۲ برادران، بفرمایید بالا. اکنون بیایید همه دست‌هایمان را بر روی این برادران بگذاریم و دعا کنیم تا روح‌القدس را دریافت کنند. برادران، بفرمایید اینجا. بفرمایید اینجا.

۲۸۳ حال، همهٔ جماعت، دست‌های خود را بلند کنید. همه! بالا تشریف بیاورید.

۲۸۴ ای پدر آسمانی ما، در نام خداوند عیسی مسیح، اینجا هر قلبی را با تعمید روح‌القدس پر کن.

۲۸۵ روح‌القدس را بیابید. روح‌القدس را بیابید، این عزیزانی که اینجا ایستاده‌اند و منتظر حضور و قدرت خدا هستند تا زندگی‌هایشان غنی شود.

0114-63 کرنایی که صدای نامعلوم می‌دهد
جماعت مسیحی
فینیکس، آریزونا آمریکا

FARSI

©2026 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

Voice Of God Recordings
P.O. Box 950, Jeffersonville, Indiana 47131 U.S.A.
www.branham.org